شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها؛ وحدت شیعه و سنّی

- مقدمه
- گلایه اهل سنت
- پاسخ به این گلایه
  - پاسخ به این گلایه
  - گام اول: احتمال شهادت؛ حقّ مظلومه
  - راهکار حلّ مسئله
- ماجرای حضرت زهرا در کتب اهل سنّت
  - نقطه شروع: صحیح بخاری
  - «دفنها علیّ لیلا و لم یؤذن بها ابابکر»
  - امتداد بحث به سایر کتب

مقدمه

امشب شب ِسوّم جمادی الثانی است[1]. در روایت همه شنیدید امام صادق - سلام الله علیه- فرمودند، حتی عالِم معروف اهل سنّت به نام دولابی کتابی دارد به اسم «الذرّیة الطاهرة» مال قرن چهارم است، او هم از امام باقر - سلام الله علیه- نقل کرده از طریق خودشان که حضرت، دون و پنج روز را فرمودند، که مطابق همین سوم جمادی است[2].

اگر الآن به یاد شهادت حضرت صدّیقه - سلام الله علیها- گرد آمدیم، یک سؤال مطرح است:

---

[1] متن پیش رو، تنظیم و گردآوری افادات استاد در شب سوم جمادی الثانی ۱۴۳۹ مصادف با اول اسفند ماه سال ۱۳۹۶ شمسی در شهرستان تفت است.(متن تقریر کامل جلسات در سایت فدکیه موجود است و تنظیم مباحث افاده شده در این جلسات در زمینه تفسیر آیه مبارکه نور نیز در مقاله «کوکب دریّ؛ تفسیر آیه مبارکه نور» در دسترس است) در مقام تنظیم مطالب از جلسه اول مباحث کلامی به تاریخ ۲۷/ ۹/ ۱۴۰۰ نیز بهره گرفته شده است که با کروشه متمایز شده است.

[2] ۲۰۸ - حدثني عبيد الله بن سعيد، حدثني أبي، حدثني أبو عون عمرو بن عون بن عمر بن تميم الأنصاري عن عبيد الله بن عبد الرحمن بن أبي عمرو الأنصاري، عن أبي جعفر محمد بن علي قال: «توفيت فاطمة بعد النبي صلى الله عليه وسلم بخمسة وتسعين ليلة في سنة إحدى عشرة» (كتاب الذرية الطاهرة للدولابي، ص ۱۱۰)

در کتب شیعه:

اخبرنا أبو المفضل محمد بن عبد الله الشيباني رحمه الله قال حدثنا عبد الرزاق بن سليمان بن غالب الأزدي باباراح [بأرتاح] قال أبو عبد الله الغنى الحسن بن معالي قال حدثنا عبد الوهاب بن همام الحميري قال حدثنا ابن أبي شيبة قال حدثنا شريك الدين بن الربيع عن القاسم بن حسان عن جابر بن عبد الله الأنصاري قال: كان رسول الله ص في الشكاية التي قبض فيها فإذا فاطمة عند رأسه قال فبكت حتى ارتفع صوتها فرفع رسول الله ص طرفه إليها فقال حبيبتي فاطمة ما الذي يبكيك قالت أخشى الضيعة من بعدك اي رسول الله قال اي حبيبتي لا تبكين فنحن أهل بيت أعطانا الله سبع خصال لم يعطها قبلنا و لا يعطها أحد بعدنا لنا خاتم النبيين و أكرم المرسلين و أحب الخلق إلى الله عز و جل و هو أنا أبوك و وصيي خير الأوصياء و أحبهم إلى الله عز و جل و هو بعلك و شهيدنا خير الشهداء و أحبهم إلى الله و هو عمك و منا من له جناحان في الجنة يطير بهما حيث شاء مع الملائكة و هو ابن عمك و منا سبطا هذه الأمة و هما ابناك الحسن و الحسين و سوف يخرج الله من صلب الحسين تسعة من الأئمة أمناء معصومين و منا مهدي هذه الأمة إذا صارت الدنيا هرجا و مرجا و ظاهرت الفتن و تقطعت السبل و أغار بعضهم على بعض فلا كبير يرحم صغيرا و لا صغير يوقر كبيرا فيبعث الله عز و جل عند ذلك مهدينا التاسع من صلب الحسين ع يفتح حصون الضلالة و قلوبا غلفا يقوم بالدرة في آخر الزمان كما قمت به في أول الزمان و يملأ الأرض عدلا كما ملئت جورا اي فاطمة لا تحزني و لا تبكي فإن الله أرحم بك و أرأف عليك مني و ذلك لمكانك مني و موضعك في قلبي و زوجك الله زوجا هو أشرف أهل بيتك حسبا و أكرمهم نسبا و أرحمهم بالرعية و أعدلهم بالسوية و أنصرهم بالقضية و قد سألت ربي عز و جل أن تكوني أول من

ي لحقني من أهل بيتي ألا إنك بضعة مني من آذاك فقد آذاني قال جابر فلما قبض رسول الله ص قالت فاطمة دخل إليها رجال من الصحابة فقال لها كيف أصبحت اي بنت رسول الله قالت فاعتلت فاطمة ص فقال آذاني قال نعم قد آذاني و غصبا حقي سمعنا ذلك منه فرفعت يديها إلى السماء و قالت اللهم إني أشهدك أنها قد آذياني ثم أعرضت عنها فلم تكلمها بعد ذلك **و عاشت بعد أبيها خمسة و تسعين يوما حتى ألحقها الله به.** (كفاية الأثر في النص على الأئمة الإثني عشر ؛ ص62-65)

عاشت بعد أبيها خمسة و تسعين يوما حتى ألحقها الله به.) كفاية الأثر في النص على الأئمة الإثني عشر ؛ ص65)

ولدت فاطمة (عليها السلام) في جمادى الآخرة يوم العشرين منه، سنة خمس و أربعين من مولد النبي (صلى الله عليه و آله)، فأقامت بمكة ثمان سنين، و بالمدينة عشر سنين، و بعد وفاة أبيها خمسة و تسعين[2] يوما، و قبضت في جمادى الآخرة يوم الثلاثاء لثلاث خلون منه، سنة إحدى عشرة من الهجرة (صلوات الله و سلامه عليها و على أبيها و بعلها و بنيها)(دلائل الإمامة (ط - الحديثة) ؛ ص79)

روي أنها توفيت لثالث من جمادى الآخرة سنة إحدى عشرة من الهجرة و بقيت بعد النبي خمسة و تسعين يوما و روي أربعة أشهر و تولى أمير المؤمنين غسلها.(إعلام الورى بأعلام الهدى (ط - القديمة) ؛ النص ؛ ص152)

گلایه اهل سنت

هرسال اهل سنّت یک گلایه ای دارند - حال اهل سنّت ِبیرون از ایران هیچ، آن ها حساب دیگری دارند- امّا هر سال وقتی سوّم جمادی الثانی می شود این گلای أهل سنّت ایران در شبکه ها و سایت ها می آید که آخر این چه کاری بوده؟

طرح شهادت حضرت زهرا؛ منافی وحدت

شما می گویید: اتحاد بین شیعه و سنّی، باهم بردار باشید. بیست سال قبل اسمی از شهادت نبود تقویم هایتان نوشته بود: وفات حضرت زهراء، حال یک دفعه شده شهادت؟ چرا در تقویم رسمی می نویسید شهادت حضرت زهرا؟ وقتی می گویید شهادت، به مهمترین مطالب ما برخورد دارد. هرسال این گلایه را دارند، هرسال ناراحت می شوند، حال این جوابش چیست؟

چه کار باید بکنیم؟ بنویسیم شهادت، ای نه؛ برای این که ناراحت نشوند و گلایه نکنند، اُلفت قلوب باشد ننویسیم؟

من یک کلمه عرض دارم، گاهی شرایطی می شود که آدم بین أرّ دو سر است یعنی هر طرف بروی مشکل داری؛ ننویسی مشکل است. بنویسی مشکل؛ باید چه کار کنیم؟ باید کاری بکنیم که این أرّ دوسر از دوسر بودن خارج بشود.

پاسخ به این گلایه

پاسخ به این گلایه

یک راه‌کار بسیار ساده، خب معلوم است وقتی آن ها می گویند که شما دروغ می گویید، کجا می شود که شیخین ِامّت ِاسلام بیایند دختر رسول خدا را شهید بکنند؟! !صلا ً ما قبول ندارید، این ها مقدّسات ماست، شما می گویید شهادت، یعنی این ها کاری کرده اند که حضرت شهید شده اند. و این تعرّض به مقدّسات ماست، پس نونیسید شهادت، تا بین ما اُلفت باشد و قلب هایمان به هم نزدیک باشد،

گام اول: احتمال شهادت؛ حقّ مظلومه

سؤال این است: اگر واقعاً این باشد، واقعاً یک مظلومه ای بوده، دختر پیامبر بوده که صدمه دیده است، آخر حقّ او هم که مطرح است.

این طوری نیست که هر که بگوید: تو دروغگویی، حقّ با او باشد.

هرکس ادّعا کرد آیا کسی که منکر است حق با اوست؟

یا این که اوّل باید حرف ها را بشنویم؟

آخر عزیز من! اگر کسی می گوید: ما یک مظلومه داریم، نمی شود بگویند: نگو نگو، ما ناراحت می شویم. آخر حقّ من که نیست! یک کسی است که مظلومه بوده، پیامش را در طول تاریخ فرستاده است، موجی ایجاد کرده که هرچه جلوتر می رود واضح تر می شود الآن چطور شده که نوشته اند شهادت؟

قبر مخفی؛ اعجاز فاطمه سلام الله علیها

حالا چه کار کنیم؟ حقّ‌یابی هم مطرح است. احتمال می دهیم مظلومه ای در کار باشد که گفته: قبر من را مخفی کنید تا در تاریخ بگویند: کجاست قبر دردانه پیامبر؟ بفهمند من حرف داشتم بیانی داشتم.

آیة‌الله بهجت مکرّر می گفتند که شما در شرائط بحرانی قرار بگیری آن وقت می بینی تصمیم گیری چقدر سخت است. کرامت حضرت صدیقه - سلام الله علیها- این است در شدّت مظلومیّت، کاری می کنند که در کلّ تاریخ، بیان خودشان را برسانند، بگویند: من مظلومم[1]، فرمود: قبر من مخفی باشد چهل تا قبر در بقیع درست کنید[2]، خیلی عجیب است آمدند می خواستند همه قبرها را بشکافند، می دانستند چه لوازمی دارد. اینجا بود امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه- فرمودند: «إن سَلَلتُ سَیفی لا غمدَتُهُ دُونَ إهراقِ دَمِکِ[3]»، حضرت قسم یاد کردند اگر اینجا شمشیری علی از غلاف بیرون بیاید، تا خونت را نریزم برنمی گردد.دید اینجا علی غیر از علی در روز قبل است که برای بیعت می بردند، دست برداشت.

حاج آقا می فرمودند: این کرامت حضرت است در شدّت مظلومیت کاری بکند که پیروز باشد. نتوانند محو کنند با قدرت ِتامّ و تمام که روایت ننویسند، چه نکنید چه نکنید، تا الآن بماند. امروز بعد از قرن پانزدهم من دارم می گویم، آیا شوخی است در این شرائط که این طور بتواند

پیامش را برساند؟

حالا من عرض می کنم: اگر شیعه عاقلانه رفتار کنند چند سال دیگر، سازمان ملل هم بعنوان شهادت‌دختر پیامبر، اعلان عزا می کند. بگذارید جلو برود، چرا؟ چون نمی شود مخفی کرد؛ به همین یک کلمه نیست!

شرط مهم: حرمت تحریک اهل سنت

امّا به شرط این که -این بسیار مهمّ‌است- هر شیعه ای بداند که اگر طوری حرف بزند که اهل سنّت، ولو یک نفر سنّی از دست حرف او ناراحت بشود، این دارد کار حرام می کند. چرا شیعه طوری حرف بزند که قلب یک سنّی را تحریک کند ؟ نباید است ما اینجور حرف بزنیم، لحن ما نباید لحنی باشد که او از دست ما آزرده بشود بگوید: به مقدّسات من جسارت کردی، حرام است کسی دهان باز کند و طوری حرف بزند که آن ها را تحریک کند، حرام بودنش شک ندارد، کسی اگر شبهه کند معلوم می شود اصلاً اوضاع دستش نیست.

چرا ما باید طوری حرف بزنیم که دیگری ناراحت بشود؟ چرا باید احساس کند الآن من دارم حرفی می گویم که علیه مقدّسات او و تمام وجود اوست؟ ما نباید اینجوری حرف بزنیم.

---

[1] اینکه حضرت زهرا علیهاالسلام بعد از آن همه مظلومیت، در حال احتضار وصیت نمود که شبانه دفن گردد، کار عجیبی بود که نظیر کار پیغمبران علیهم‌السلام است؛ زیرا کار کسی که نزاع کند و مغلوب شود و کشته و شهیده گردد و علیه او قضاوت بشود و آن همه بلاها را ببیند، و بااینحال راهی را پیدا کند که خود را مثل غالب جلوه دهد و غالب‌بودن خود را به دیگران نشان دهد، به کار پیغمبران و اعجاز شباهت دارد. راهی که فکر بشر از فهم آن عاجز بود و آن اینکه وصیت نمود بدون تشییع، شبانه دفن گردد.

اگر دستگاه حکومت و خلافت به فکرشان میرسید که حضرت زهرا علیهاالسلام چنین کاری را میخواهد بکند، به منزل آن حضرت وارد میشدند و از انجام آن جلوگیری میکردند. بعد از دفن نیز راهی جز نبش قبر آن حضرت نبود که حضرت امیر علیهاالسلام از آن جلوگیری نمود و نتوانستند کاری بکنند(در محضر بهجت، ج ۱، ص ۱۳۱)

[2] فعمل أمير المؤمنين بوصيتها، و لم يعلم بها أحد و أصبح الناس في البقيع ليلة دفن فاطمة (عليها السلام) [و فيه] أربعون قبرا جددا و إن المسلمين لما علموا بوفاة فاطمة و دفنها أتوا أمير المؤمنين (عليه السلام) يعزونه بها، فقالوا: يا أخا رسول الله أمرت بتجهيزها و حفر تربتها فقال أمير المؤمنين (عليه السلام) قد ووريت و لحقت بأبيها (صلى الله عليهما) فقالوا: إنا لله و إنا إليه راجعون تموت بنت محمد، و لم يخلف ولدا غيرها و لا يصلى عليها، إن هذا الشيء عظيم.

فقال (عليه السلام): حسبكم ما جئتم به على الله و رسوله من أهل بيته و لم أكن و الله أعصيها في وصيتها التي وصت بها أن لا يصلي عليها أحد منكم و لا بعد العهد غدر.

فنفض القوم أثوابهم و قالوا: ال بد من الصلاة على بنت نبينا و مضوا من فورهم إلى البقيع فوجدوا فيه أربعين قبرا جددا، فاستشكل عليهم قبرها بين تلك القبور فضج الناس، و مال بعضهم بعضا، و قالوا: لم تحضروا وفاة بنت نبيكم و ال الصلاة عليها و ال تعرفون قبرها فتزورونها.

فقال أبو بكر: آتوا نساء المسلمين من ينشر هذه القبور حتى تجدوا فاطمة (عليها السلام) فتصلوا عليها و يزار قبرها، فبلغ ذلك أمير المؤمنين (عليه السلام) فخرج من داره مغضبا و قد احمرت عيناه و دارت أوداجه و على يده قباه الأصفر الذي لم يكن يلبسه إلا في كريهة، يتوكأ على سيفه ذي الفقار، حتى ورد على البقيع فسبق إلى الناس النذير فقال لهم: هذا علي قد أقبل كما ترون يقسم بالله لئن بحثتم عن هذه القبور رجل واحد لأضعن سيفي على غارب الأمة، فولى القوم و لم يحدثوا إحداثا.(الهداية الكبرى ؛ ص179-١٨٠)

و روي ان فاطمة (ع) توفيت و لها ثماني عشرة سنة و شهران، و اقامت بعد النبي (ص) خمسة و سبعين يوما، و روي اربعين يوما، و تولى غسلها و تكفينها امير المؤمنين (ع) و اخرجها و معه الحسن و الحسين (ع) في الليل، و صلوا عليها و لم يعلم بها احد، و دفنها في البقيع و جدد اربعين قبرا، فاشتكل على الناس قبرها(عيون المعجزات ؛ ص55)

فغسلها أمير المؤمنين (عليه السلام)، و لم يحضرها غيره، و الحسن، و الحسين، و زينب، و أم كلثوم، و فضة جاريتها، و أسماء بنت عميس، و أخرجها إلى البقيع في الليل، و معه الحسن و الحسين، و صلى عليها، و لم يعلم بها، و ال حضر وفاتها، و ال صلى عليها أحد من سائر الناس غيرهم، و دفنها في الروضة، و عفى موضع قبرها، و أصبح البقيع ليلة دفنت و فيه أربعون قبرا جددا؟

و إن المسلمين لما علموا وفاتها جاءوا إلى البقيع، فوجدوا فيه أربعين قبرا، فأشكل عليهم قبرها من سائر القبور، فضج الناس و مال بعضهم بعضا، و قالوا: لم يخلف نبيكم فيكم إلا بنتا واحدة، تموت و تدفن و لم تحضروا وفاتها و ال دفنها و ال الصلاة عليها! بل و لم تعرفوا قبرها!

فقال وال الأمر منهم: هاتوا من نساء المسلمين من ينبش هذه القبور حتى نجدها فنصلي عليها و نزور قبرها.(دلائل الإمامة (ط - الحديثة) ؛ ص136)

الأصبغ بن نباتة أنه سئل أمير المؤمنين عن دفنها ليلا فقال إنها كانت ساخطة على قوم كرهت حضورهم جنازتها و حرام على من يتولاهم أن يصلي على أحد من ولدها و روي أنه سوى قبرها مع الأرض مستويا و قالوا سوى حواليها قبورا مزورة مقدار سبعة حتى ال يعرف قبرها و روي أنه رش قبرها حتى ال يبين قبرها من غيره فيصلوا عليها.(مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهرآشوب) ؛ ج3 ؛ ص363)

[3] فلما أصبح الناس أقبل أبو بكر و عمر و الناس يريدون الصلاة على فاطمة ع فقال المقداد قد دفنا فاطمة البارحة فالتفت عمر إلى أبي بكر فقال أ لم أقل لكم إنهم سيفعلون قال العباس إنها أوصت أن ال تصلي عليها فقال عمر [و الله] ال تتركون اي بني هاشم حسدكم القديم لنا أبدا فقال علي إن هذه الضغائن التي في صدوركم لن تذهب و الله لقد هممت أن أنبشها فأصلي عليها و ال غمدته دون ع و الله ولو رمت ذلك اي ابن صهاك لأرجعت إليك يمينك [و الله]لئن سللت سيفي ال غمدته دون إزهاق نفسك فرم ذلك فانكسر عمر و سكت و علم أن علي ا إذا حلف صدق(كتاب سليم بن قيس الهلالي ؛ ج2 ؛ ص870-٨٧١)

راه‌کار حلّ مسئله

خوب کسی که احتمال می دهید مظلوم باشد باید چکار کنیم؟ **یک راه** دارد آقایان یک راه! بسیاری از اهل سنّت سنّشان بالا می آید جوانی‌شان طی می شود مقدّساتشان در ذهن نقش می بندد تمام ساختار وجودشان می شود که اگر شما بخواهید بشکنید ساختار وجود او را شکستید، سنّشان که آمد بالا بسیاری از عباراتی که در معتبرترین کتب خودشان است خبر ندارند.

ارجاع معجمی

خب راه چیست؟ شیعه نگویند ما اینجور می گوییم، فقط بیایند عبارت آن ها را، حتی توضیح هم ندهید، فقط عین عبارت کتابی که آن‌ها قبول دارند و نزدشان مقدّس است، ما کاری بکنیم بچّه های اهل سنّت که اگر قرار است در پنجاه سالگی یک چیزی را می شنوند ناراحت بشوند، ما طوری نشر بدهیم که عین عبارات کتاب خودشان به دستشان برسد، نه محتوا را که بگویند دروغ گفتی، بلکه نیم سطر عین عبارت را نقل کنیم.

اصح الکتب؛ اتمام حجت

آن ها «صحیح بخاری» دارند، آن ها مکرّر به شیعه ایراد می گیرند و می گویند چه دینی شما شیعه ها داری که کتاب صحیحی نداری؟ کتاب کافی‌ِشما این همه حدیث ضعیف دارد.

سبحان الله العظیم المنتقم، شما ببینید یک متخصّص می آید کتاب می نویسد، یک متخصّص است یک خبره است، می تواند اشتباه کند. کجا ممکن است کتاب‌ِیک متخصّص بیاید بشود تالی تلو‌ِقرآن؟

امّا برای من کالشمس است -حاضرم برایش قسم بخورم- برخلاف عادتی که کتاب‌ِیک متخصّص نمی آید تالی تلو‌ِکتاب وحی بشود[1]، خدای متعال از مظلومین‌ِاهل البیت دفاع کرده، چطور؟ دو کتاب در عالَم گسترده‌ِ اسلام با یک میلیارد مسلمان دو کتاب را همه‌ِ شان قبول دارند می گویند «**أصحّ‌ِالکتب بعد کتاب الله**[2]»کتاب صحیح بخاری و صحیح مسلم

یعنی همان طور که شما به یک بچّه‌ِ شیعه که رفته مطلبی را آورده، می گویید: تو این حرفی که می زنی برخلاف آیه‌ِ قرآن است، او هم می گوید: عجب کدام آیه بیاور تا ببینم، در اهل سنّت هم صحیح بخاری و مسلم تالی تلو‌ِقرآن است، الآن در منطقه‌ِ سیستان و بلوچستان مجلس می گیرند برای حفظ صحیح بخاری، مقدّس ترین کتاب در نزد آن‌هاست، شما که از این کتاب نقل می کنید حتی ترجمه هم نکنید، بعضی عبارات کوتاهش را کاری کنید جوان سُنّی که پنجاه سالش بشود نشنیده امّا کتاب صحیح بخاری را تالی تلو‌ِقرآن می داند، از ده سالگی بشنود. من قسم می خورم در محضر شما اگر از ده سالگی بشنود بعداً نمی گوید: چرا در تقویمتان حال نوشته ایده شهادت؟

[آن چه که سفارش من است که واژه‌های نزاع برانگیز به کار نرود، همین است. عبارت یک حدیث یا یک مطلب را برچسب و عنوان میزنیم؛ شیعه یک جور عنوان میزند و سنّی جور دیگر. خود این

عنوانی سبب درگیری می‌شود. شیعه یک مقصودی دارد که با عنوان ِخودش، آن را مطرح می‌کند. دیگری هم یک مقصودی دارد که آن را با عنوان ِخودش، مطرح می‌کند. این باعث می‌شود که آرامش بحث که باید زود به نتیجه برسد به هم بخورد. بهترین راه چیست؟ ارجاع معجمی است. معجم ها را دیده‌اید. فرق معجم با کشف الالفاظ این است که کشف الالفاظ یک لفظ را می‌آورد و می‌گوید فلان جا هست. اما معجم یک جمله کوتاهی از آن را می‌آورد که مشتمل بر این کلمه است[3].

ارجاع معجمی این است که به عبارتی که مثلاً در صحیح بخاری است، عنوان نزنید. خب این عنوان زدن، برداشت شما است و آنها نزاع می‌کنند و می‌گویند که شما همه چیز را تحریف می‌کنید. اول شقاق همین‌جا است که می‌گویند: شما بد فهمیدید، شما دروغ گو هستید، همانی که مرتب می‌گویند کار شیعه دروغ گویی است. خب برای اینکه این فضا پیش نیاید و مدام نگویند: «دیدی بد گفت؟! بلکه باید زد علماء بروید و بپرسید که صحیح بخاری چه می‌گوید؛ چه کار دارید که به یک رافضی بگویید که معنای صحیح بخاری چیست. صحیح بخاری را زد یک عالم سنی ببر و از او بپرس، نه پیش این». برای اینکه این بحث‌ها پیش نیاید شما باید به جملات کوتاهی از عین عبارات خودشان اکتفاء کنید. به این ارجاع معجمی می‌گویند. مثل المعجم ها که عین عبارات کوتاه را می‌آورد. می‌گویید این عبارات صحیح بخاری است، اما کوتاه. اگر درجست و جوها هم بزنند، سریع می‌آید. این خودش تخصص می‌خواهد. مثلاً کلمه «**کان**» نباشد که هزاران مورد را بیاورد. کلمات کوتاه به‌گونه‌ای باشد که سریع بیاید.

فایده روش ارجاع معجمی

این روش چه فایده‌ای دارد[4]؟ فایده اش این است: مطالبی را که یک سنّی، با اینکه هفتاد سالش شده، اما به گوشش نخورده –چون علمائشان صلاح نمی‌دانند اینها را بگویند و خلاف مقصودشان است- شما با ارجاع معجمی و بدون اینکه بگویند شیعه این کار را کرده، بیان می‌کنید.

قضیه مؤمن نجد

مؤمن نجدازجوانان عربستان بود که شیعه شده بود و صفحه‌ای در اینترنت داشت[5] .او توضیح داده بود که من چطور شیعه شدم[6]. خیلی عجیب بود. می‌گفت اول کتاب آقای تیجانی را می‌خواندم، مدام به او می‌گفتم ای دروغ گو. می‌گفت به آن جایی رسیدم که آقای تیجانی قضیه رزیه یوم الخمیس را از صحیح بخاری مطرح کرده بود. می‌گفت آن جا کتاب را به زمین زدم و گفتم چنین چیزی محال است، می‌گفت دیگر دروغ را به کجا رسانده اند! می‌گفت به کتابخانه رفتم و صحیح بخاری را از کتابخانه‌های خودمان گرفتم. می‌گفت وقتی در صحیح بخاری به آن جا رسیدم، فقط خدا می‌داند که من روی صندلی کتابخانه چه حالی شدم! توضیح او را ببینید. می‌گوید من به شیعه ها نصیحت می‌کنم که جوان های سنی را به این شکل نشکنید. من در کتابخانه یک حالی شدم که شما نمی‌دانید[7]. وقتی دیدم که صحیح بخاری می‌گوید پیامبر در بستر شهادت و مریضی هستند و آن در خواست را می‌کنند[8].]

---

[1] در یکی از مقالات سایتهای اهلسنت و در دفاع از رشید ایلال که کتابی در نقد صحیح بخاری نوشته است، چنین آمده: طالما انه جاء فی صحیح البخاری فهو صحیح و له قداسة القرآن و هو مرفوض تماماً کما انه یتافی مع مبدأ العامل العقل فی الفقه الاسلامی و یعطی قدسیة لاجتهاد من المفترض ان لا قداسة فیه من الاساس.(مقاله رشید ایلال...الرجل الذی هزم البخاری)

[2] الثالثة: أول من صنف الصحيح البخاري أبو عبد الله محمد بن إسماعيل الجعفي مولاهم ، وتلاه أبو الحسين مسلم بن الحجاج النيسابوري القشيري من أنفسهم

ومسلم مع أنه أخذ عن البخاري واستفاد منه يشاركه في أكثر شيوخه. وكتابهما أصح الكتب بعد كتاب الله العزيز وأما ما رويناه عن الشافعي - رضي الله عنه - من أنه قال: ((ما أعلم في الأرض كتابا في العلم أكثر صوابا من كتاب مالك)) ومنهم من رواه بغير هذا اللفظ فإنما قال ذلك قبل وجود كتابي البخاري ومسلم.(كتاب مقدمة ابن الصلاح معرفة أنواع علم الحديث ت الفحل والهميم، ص84)

وممن ابتدأ به في أول كتابه الإمام أبو عبد الله البخاري رحمه الله في أول حديثه في صحيحه الذي هو أصح الكتب بعد كتاب الله تعالى. (كتاب بستان العارفين للنووي ، ص ١٤)

٣٧ - (قوله) وكتابهما أصح الكتب بعد كتاب الله العزيز

قال النووي باتفاق العلماء(كتاب النكت على مقدمة ابن الصلاح للزركشي ، ج ١، ص ١٦٣)

فائدة: وتتفاوت درجات الصحيح بحسب قوة شروطه وضعفها، وأول من صنف في الصحيح المجرد البخاري، ثم أبو الحسين مسلم، وكتابهما أصح الكتب بعد كتاب الله العزيز.(ص16 - كتاب الديباج المذهب في مصطلح الحديث للشريف الجرجاني ،ص ١٦)

[3] کشف الآیات به معنای فهرست الفبایی آیات قرآن کریم است:

«فهارس قرآن»: فهرستهای قرآنی دوگونهاند يا لفظياند، يا موضوعي. فهرست لفظي يعني فهرست كلمات قرآني را كشّاف الآيات (در عرف فارسي: كشف الآيات) نيز گفتهاند، كه تدوين آنها؛ تاريخي سه چهار قرن دارد. كشف الآيات كه به آن «آيه باب» هم ميگويند يا كشف الكلمات (با كه به آن واژهنما (- كنكوردانس) هم ميگويند از نظر فني فرق دارد. زيرا اوّلي كه ميخواهد آيه را ذكر بخشي از آن) بازيابي كند، فقط كلمات كليدي را فهرست ميكند و حروف و كلمات غير كليدي (مانند الذي يا الذين) را رها ميكند، ولي دومي ميخواهد از همه الفاظ قرآني، حتي حروف (حتي واو) فهرستي كامل به دست دهد. ولي خواه ناخواه اشتراك و شباهت ساختاري بين آنها هست. يكي از مهمترين و معروفترين كشف الكلمات قرآن مجيد، نخستين فرهنگ قرآن، اثر خود مستشرق و قرآنپژوه آلماني است كه آن را همراه با قرآن مصحح (م ١٨٧٠-١٨٠٢) گوستاو فلوگل انتشار داده است. در عصر جديد شاروان محمود رامیار (م ١٣٦٣ ش) قرآنپژوه نامدار و نويسندهٔ بهترين «تاريخ قرآن» به زبان فارسي، فهرست الفاظ يا فهرست كلمات را كه همانند يك كشف الآيات الفبايي است، تدوين كرده است. ترتيب الفبايي اين اثر، طبق ظاهر كلمات است، نه مداخل، لذا براي ايرانيان، آسانيابتر است؛ و همراه با قرآن كاتبت مصطفي نظيف (قدرغلي زاده) در سال ١٣٤٥ ش به طبع رسيده است. (تحت عنوان: قرآن مبين و فهارس القرآن). مشهورترين و جامعترين كشف الآيات، المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الكريم، تدوين محمد فؤاد عبد الباقي (ق ١٣٨٨-١) است كه كلمات كليدي قرآن را طبق دام آنها، به ترتيب الفبايي، همراه بخشي از آيه، ياد كرده است. و كتابي است كمحجم و پرفايده. گفتني است كه به رقم آيات اين اثر با قرآن طبع مكه (- مصحف قاهره و از آنجا با مصحف المدينه - كه در بخش «چاپ قرآن» تفصيل معرفياش كرديم - همخوان است.(مقدمات بنيادين علم تفسير، ص ٤٨٠-٤٨١)

فهرست الفبائي آيات قرآن. (ادداشت مؤلف).(لغت نامه دهخدا) (اسم) فهرستي الفبايي اي موضوعي از كلمات قرآن با ذكر سوره و آيه كه بتوسط آن بتوان باسانی آيه منظور را پيدا كرد(فرهنگ فارسي) فهرستي الفبايي از كلمات اي آيات قرآن با ذكر شماره سوره و آيه(فرهنگ

عمید، هرسه این معانی از سایت آبادیس)

درا صل کاشف/کشّاف‌آلآیات و در لغت به‌معنای فهرست الفبایی آیات قرآن) در اصطلاح علوم قرآنی، کتابها و ملحقات قرآنی، که خواننده را سریعتر به یافتن آیات مورد نظر راهنمایی می‌کند. برخی محققان قرآنی، [illegible] را اولین کشف‌آلآیات می‌دانند. بعضی کشف‌آلآیاتها براساس مادهٔ یا ریشهٔ کلمه تدوین می‌شوند؛ مانند اثر محمد فؤاد عبدالباقی و برخی هم بر حسب صورت ظاهر و مکتوب کلمات قرآنی، مانند [illegible] روحانی. نوعی دیگر به‌ترتیب آغاز و انجام آیه‌ها نوشته می‌شوند؛ مانند [illegible] محمدعلی کربلایی. چند نمونه از کشف‌آلآیاتها براساس ترتیب الفبایی: ۱. [illegible] نیشابوری (۸۵۸ ق) شامل ۲۹ فصل؛ ۲. [illegible] (عبدالله پاشا فرزند ابراهیم حسینی)؛ ۴. [illegible] (ـ۱۰۶۱ق) به زبان ترکی؛ ۵. [illegible] ، اثر حافظ محمود افندی مفتی، که در واقع ترجمهٔ [illegible] حافظ محمود بن حنفی رومی بغدادی است، در ۱۱۵۵ق؛ ۶. [illegible] ؛ ۷. [illegible] ؛ ۸. [illegible] ؛ ۹. [illegible] حسین محمد فهمی‌السّاعاتی؛ ۱۰. [illegible] ابراهیم.(سایت ویکی وج)

باید توجّه داشت که اصطلاح کشف الآیات گاهی در معنای عامّ فهرست نویسی آیات قرآنی به کار می رود که خود شاخه ای مستقل است و یکی از شعب علوم قرآنی به شمار می رود(در این باره به مقاله نفیس آیات الایات فرقانی اولین کشف الآیات از شهاب الدین احمد بن مدون نیشابوری مراجعه کنید)در این صورت معجم ها نیز زیرمجموعهٔ آن به شمار می آیند(همان طور که در کتاب مقدمات بنیادین علوم تفسیری ارائه شده است) و گاهی ناظر به کشف الآیات رایج مندرج در پایان مصاحف شریفه است که صرفاً به شماره آیه و سوره اکتفا می کند و در این استعمال، مقابل معجم مفهرس است. مقصود از این واژه در متن بالا، همین استعمال دوم است.

[4] در میان فوائد فراوان این رویکرد، می توان به داستان تشیع یکی از اهل سنت اشاره کرد که خودش اعلام می کند جرقه تشیع او از چند روایت دست نویس در اتاق کار یکی از جوانان شیعه بوده است:«این جوان شیعه را شده از فرقه وهابیت در ادامه گفت: قبیله، بنده را هم از همان دوران نوجوانی وارد گروه های جماعت تبلیغی کردند و در آن آموزش هایی را برای سخنرانی و تبلیغ وهابیت دیدم.

شیرانی افزود: در یکی از اجتماعات بزرگ تبلیغی جهان در رایوند پاکستان که به اجتماع تبلیغی جماعت جهان معروف است، متوجه مرگ یکی از دوستان نزدیکم به نام صادق شدم و پس از پرس و جو از نحوه وفات او، به من گفتند که در جمع عزاداران حسینی کابل خود را با مواد منفجره منهدم کرده و به شهادت رسیده و جمعی از عزاداران را نیز کشته است.

این مبلغ نوشیعه خاطر نشان کرد: این موضوع حسابی ذهن و فکر مرا به خود مشغول کرده بود تا اینکه در دانشگاه علوم پزشکی پذیرفته شدم و در سفری به کرمان **چند روایت دست نویس به نقل از کتب اهل سنت که با مازیک بر روی کاغذ نوشته و در محل کار یک جوان شیعه نصب شده بود توجه مرا به خود جلب کرد.**

حمید شیرانی افزود: یکی از این احادیث به نقل از رسول‌الله (ص) بود که فرموده بود اگر کسی بمیرد و امام زمانش را نشناسد مرگش با جاهلیت است، وقتی اینها را خواندم **با خودم گفتم شیعیان دروغ می‌گویند**، کیست که کتب اهل سنت را ورق بزند و صحت احادیث را بررسی کند، با این حال منبع حدیث را نوشتم و از صحیح مسلم و مستدرک حاکم نیشابوری آن را جستجو کردم و یافتم.

وی عنوان کرد: با درک صحت سندی این حدیث، مفهوم حدیث که عاقبت سهل انگاری و بی تفاوتی نسبت به شناخت امام زمان واجد شرایط مرگ جاهلی و حشر و نشر با بت پرستان و مشرکین در قیامت بود برای من اثبات شد.

شیرانی اظهار داشت: به تحقیقات خود ادامه دادم تا اینکه به حدیث ثقلین رسیدم که در آن از کتاب و عترت به عنوان دو یادگار پیامبر(ص) یاد شده بود، از این منظر باز هم این حدیث ذهنم را به خود مشغول کرد.»(خبرگزاری شبستان)

[5] او خود را اینگونه معرّفی میکند: شاب من مواليد سنة 1401هـ - موظف - مبرمج كمبيوتر وأنظمة - غير متزوج - من عائلة سلفية محافظة في المملكة العربية السعودية.

عنوان «مؤمن نجد» نیز عنوانی است که او به تاسی از جناب ابوطالب علیه رحمة الله و برکاته برای خود برگزیده است: أو بالاسم الجديد مؤمن نجد ليس فخرا بأني أعيش في نجد ولكني اقتبسته من أحد ألقاب موالي أبي طالب مؤمن قريش عليه السلام ، هذا الرجل المظلوم الذي له الفضل على كل مسلم لكن أحقاد بني أمية عليهم لعنة الله ومن والاهم وتوالاهم وأحبهم ودافع عنهم جعلته روحي له الفداء كافرا وقرن بأبي لهب وأبي جهل في المنزلة(موقع ملک الرواطب، صفحه مستبصرین، مؤمن نجد)

[6] او در اینباره میگوید:« ذهبت ذات مرة لصلاة الجمعة وتفاجأت أن عنوان الخطبة الرافضة ، ومن ضمن ما سمعت في الخطبة : أن الرافضة يعتقدون بتخطئة جبريل بانزال الوحي على النبي (ص) بدل من علي عليه السلام بل واعتقادهم بتحريف القرآن وتكفير الصحابة من المعروف عند أهل السنة أن الصحابة هم بمنزلة الملائكة في البشر وأن كل من رأى النبي ومات على الإسلام فهو صحابي ، سبحان الله يقترف كل الموبقات ويموت على الإسلام وأن الشيعة لديهم حديث من قتل سنيا سنويا دخل الجنة و أضعف الإيمان لديهم المشي على ظل السنين.

وذكر أمور تخص بعض الأديان وشبههم بها ورأيت انه من عدم المناسب ذكرها ... ، وليس لهم طريق صحيح حيث أن نبيهم علي عليه السلام وبما أن نبيهم باطل إذن ليس لهم مصحف أو سنة نبوية والا يرتبطون بالله بأي طريق.

وعندما تكلمنا معه في جلسة خاصة تكلم عن أمور أخلاقية مثل ليلة الطفية وتأجير العرض ، وبدأ بسرد القصص الخيالية في مواضيع زواج المتعة ، وأن من ، قال : ال للشيخ فقد كفر حيث من أساسيات الدين لديهم عدم الاعتراض على الشيوخ والسؤال أبدا عكس ما رأيته بعد تشيعي من تواضع شيوخ الشيعة والفرق الكبير جدا بينهم وبين شيوخ السنة ليس معي كمستبصر وإنما مع كل المجتمع الشيعي والسني دون تفرقة...

او سپس با سفر به مناطق شیعی و مشاهده حسن سلوک آنها در مواضع اولیه خود مردد میشود:

خرجت مرة مع أحد أصدقائي ، وقال لي عندي ضيوف من الشرقية لديهم عمل لمدة يومين وسكنهم قريب من حينا حتى نتواصل معهم لأنهم ال يعرفون أحد غيره في المدينة ولديهم عمل ومراجعة في أحد الدوائر الحكومية ، وفعلا جلست معهم يومين وكانوا قمة في الاخلاق الفاضلة والصدق والاحترام والتفاهم والكرم والصداقة تمنيت أنهم يجلسون أكثر من هذا لأني لم أجد بحياتي مثلهم ، بعد ما عادوا لمدينتهم ، قلت لصديقي هذا ليتني أتعرف على أناس مثل هؤلاء يعيشون هنا وتفاجأت عندما قال لي : الشيعة كلهم هكذا.

قلت له : شيعة ، قال : نعم.

قلت : أنا ول أعرف أنهم شيعة ام كنت قابلتهم ... وكنت مصدوما جدا.

السبب الأول : لأني بقيت مع شيعة مدة يومين ولم أعرف نتيجة التر سبات الموجودة في عقلي عن الشيعة.

السبب الثاني : لأني تفاجأت بهم وبما يحملونه من طيبة وحسن خلق.

- طبعا ليسوا الوحيدين بهذه الاخلاق لكن سبحان الله ترى طيبة القلوب واضحة فيهم وتختلف عن غيرهم مهما كانت أخلاقهم وأنا أعتبر ما رأيته هي أنوار الولاية و هذه هي الاخلاق المحمدية الحقيقية.

سألت صديقي عنهم فجاوبني أجوبة جيدة ، قال أنهم أناس معتدلين ودينهم صحيح وهذه الأمور التي تتكلم عنها اشاعات وكذب ... وبدأ يطرح علي بعض ما يعرفه عنهم ويبرئهم مما أقول : صديقي ال يزال سنيا حتى الآن حيث أنه كما ذكرت غير متشدد وقليل المعرفة بالمذاهب وأ بمعنى أصح عبارته هي أصلي وأصوم وأعبد الله وخلاص يكفي(هان)

این برخورد جرقهای میشود برای پیگیری موضوعی مطلب در فضای اینترنت. این پیگیری تا رسیدن به کتاب ثم اهتدیت و برخورد با ماجرای «رزیة یوم الخمیس» ادامه دارد.

[7] او در مورد آشنایی خود با این کتاب میگوید برخورد سلبی مخالفین با این کتاب من را در مطالعه آن مصمم کرد:

في إحدى المنتديات السنية كتِبَت عبارة «**ثم انهبلت ، وبل ضللت**» طبعا المقصود بها كتاب ثم اهتديت للشيخ التيجاني حفظه الله تعالى وأبقاه شوكة في عيون الوهابية وبصراحة أنا الشكر اذا الرجل وأحسده حسد غبطة حيث استطاع بكتبه نشر حقيقة المذهب الشيعي ، لم أهتم كثيرا ، قرأت الموضوع قراءة عابرة وانتقلت لغيرها من المواضيع... وبدأت أبحث حتى سقط بيدي كتاب ثم اهتديت **وسبب اختياري له** من بين قائمة الكتب الطويلة في موقع شبكة الشيعة العالمية **أني قرأت عنه في المنتدى السني ورأيت مدى استهزاء السنة فيه وكنت أكره اذا الأسلوب عكس ما رأيته من أخلاق الشيعة في منتدياتهم** ، فتحت فهرس الكتاب لم أهتم بما كتب عن حياته وأول موضوع أثارني وهو عنوان بداية الدراسة المعمقة ـ الصحابة عند السنة والشيعة.

قرأت أول العنوان فلم يعجبني حديثه حيث أرادا أن يفرق بين درجات الصحابة **وهذا شيء كان صعب جدا أن أتقبله** ، ثم اتجهت إلى عنوان صلح الحديبية وهنا لم يثر انتباهي غير تعليق الشيخ التيجاني حفظه الله تعالى حيث كنت أعرف ما حصل في صلح الحديبية لكن الجديد هو شرح الشيخ التيجاني للموضوع شرحا صحيحا غير ما تعودنا على فهمه.

ذهبت إلى العنوان التالي وهو رزية الخميس **وبعد قراءة الحديث توقفت وقلت: بأن هذا الرجل يؤلف أحاديث على هواه** -قبلة على جبينك الطاهر مولاي الشيخ التيجاني لكن هذه كانت نظرتي قبل الاستبصار وأنت خير من يقدر وضعي في تلك الفترة- وكما قالت أنه يتعدى على عمر كان اعتقادي أن هذا الحديث مختلق وغير موجود في البخاري ، أخرجت سيدي فيه كتب الصحاح وعملت بحث بعبارة اقتطفتها من الحديث الذي ذكره الشيخ التيجاني والذي أذهلني ظهور عدة نتائج فقمت بإيقاف البحث والدخول على أحد هذه الأحاديث **وبصراحة صدمت صدمة كبيرة لوجود هذا الحديث** ، عدت إلى كتاب الشيخ التيجاني وأكملت الموضوع **وكنت متضايقا جدا** لم أصدق الشرح الذي ورد مع الحديث فبحثت عن معاني كلمة الرزية وكلمة يهجر **وكانت النتيجة أقسى مما أتصور ...**

وفي اليوم الثاني قرأت المواضيع التالية من رأي القرآن باالصحابة وحديث الحوض و و و ... **توقفت وتركت القراءة وكنت في قمة الألم والضيق وكنت على وشك أن أترك القراءة في هذه الكتب نهائيا**.

قد يكون الكثير كان من أسباب تشيعهم بعد مشيئة الله هذا الكتاب لكن **أعتقد أن الوسط الوهابي قد ال يناسبه مثل هذا النوع من الكتب ، حيث التعصب موجود بقوة في عقولنا وبمجرد ذكر حديث صحيح فيه توضيح لحقيقة إسالمية مخفية يتم تعطيل العقل** ، هذه وجهة نظري فقط من واقع تجربتي.

ایشان روش کتاب معالم المدرستین را بیشتر می‌پسندد:

بعد أيام دلني أحد االخوة في المنتديات على كتاب معالم المدرستين للسيد مرتضى العسكري الجزء الأول ، الجزء الثاني ، الجزء الثالث ، وبصراحة هذا الكتاب رائع حيث تدرج بالطرح وأول شيء أعجبني فيه وظهرت ابتسامة كبيرة مني عندما رأيت مكتوبا عمر بن الخطاب (ر)...

طبعا الكتاب تعرض للمناطق المحظورة لكن لم يكن بقسوة أسلوب الشيخ التيجاني حفظه الله تعالى هنا استفدت من قراءتي لكتاب الشيخ التيجاني حيث هيأني لقراءة غيره من الكتب وأصبح لدي عقل يفكر كان في اجازة وهابية.

در ادامه داستان مظلومیت حضرت زهرا و سید الشهداء علیهما السلام، حلقه نهایی است که وا ر به نور استبصار رهنمون می‌سازد:

بعدها بدأت باالختيار العشوائي للكتب وكان أول اهتمامي باالسيدة فاطمة الزهراء (ع) وهذه كانت المرحلة الثانية في القراءة فقرأت كتاب مظلومية الزهراء (ع) - السيد علي الميالني **وبصراحة أحسست بألم في قلبي وحزن وكدت أنهار من الحزن** بدأت أبحث عن المصادر ووجدت أغلبها ولم أكمل حيث الأمور التي وجدتها هي ما كنت أريد التأكد منها.

ثم كتاب مأساة الزهراء الجزء الأول ، الجزء الثاني ، للسيد جعفر العاملي ، **ثم مقتل الامام الحسين وقتها كنت أريد أن أكسر رأسي لماذا لم أقرأ هذا من قبل ولم أسمع به** ، لماذا تركيز الحلقات والدروس والمحاضرات كله في مجالات بعيدة كل البعد عن منقذ الأمة وأهل بيته ، لماذا يقال لنا أن أهل بيته هم أزواجه ويبتعدون عن كل كتب التفسير الذي تغير ما يريدون قوله....

وقت قراءتي أعلنت بيني وبين نفسي أن هذا الدين هو الدين الحق وهذه الفترة التي أعتبر أني استبصرت بها وأنتم تعلمون أن الإيمان بالقلب ، اتجهت للمجال الفقهي وبحثت عنه فوجدت مستدرك الوسيلة للسيد الخميني رحمة الله عليه ، طبعا سبب اختياري له لأنه الشيخ الشيعي الوحيد الذي نسمع به ولم أكن اعرف غيره ولم أكن أعرف موضوع التقليد أو غيره.(همان)

[8] مقاله باایستگی های حوزوی در عصر حاضر، افاده شده در جلسه اول مباحث کلامی، تاریخ ۲۷/ ۹/ ۱۴۰۰

توضیحات کامل در زمینه ارجاعات معجمی را نیز در این مقاله بخوانید.

ماجرای حضرت زهرا در کتب اهل سنّت

نقطه شروع: صحیح بخاری

در صحیح بخاری است:

> 3998 حدثنا يحيى بن بكير حدثنا الليث عن عقيل عن بن شهاب عن عروة عن عائشة أن فاطمة عليها السلام بنت النبى صلى الله عليه وسلم أرسلت إلى أبى بكر تسأله ميراثها من رسول الله صلى الله عليه وسلم مما أفاء الله عليه بالمدينة وفدك وما بقى من خمس خيبر فقال أبو بكر إن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا نورث ما تركنا صدقة إنما يأكل آل محمد صلى الله عليه وسلم فى هذا المال وإنى والله لا أغير شيئا من صدقة رسول الله صلى الله عليه وسلم عن حالها التى كانت عليها فى عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم ولأعملن فيها بما عمل به رسول الله صلى الله عليه وسلم فأبى أبو بكر أن يدفع إلى فاطمة منها شيئا فوجدت فاطمة على أبى بكر فى ذلك فهجرته فلم تكلمه حتى توفيت وعاشت بعد النبى صلى الله عليه وسلم ستة أشهر فلما توفيت دفنها زوجها على ليلا ولم يؤذن بها أبا بكر وصلى عليها وكان لعلى من الناس وجه حياة فاطمة فلما توفيت استنكر على وجوه الناس فالتمس مصالحة أبى بكر ومبايعته ولم يكن يبايع تلك الأشهر فأرسل إلى أبى بكر أن ائتنا ولا يأتنا أحد معك كراهية لمحضر عمر فقال عمر لا والله لا تدخل عليهم وحدك فقال أبو بكر وما عسيتهم أن يفعلوا بى والله آتينهم فدخل عليهم أبو بكر فتشهد على فقال إنا قد عرفنا فضلك وما أعطاك الله ولم ننفس عليك خيرا ساقه الله إليك ولكنك استبددت علينا بالأمر وكنا نرى لقرابتنا من رسول الله صلى الله عليه وسلم نصيبا حتى فاضت عينا أبى بكر فلما تكلم أبو بكر قال والذى نفسى بيده

> لقرابة رسول الله صلى الله عليه وسلم أحب إلى أن أصل من قرابتي وأما الذي شجر بيني وبينكم من هذه الأموال فلم آل فيها عن الخير ولم أترك أمرا رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم يصنعه فيها إلا صنعته فقال علي لأبي بكر موعدك العشية للبيعة فلما صلى أبو بكر الظهر رقى على المنبر فتشهد وذكر شأن علي وتخلفه عن البيعة وعذره بالذي اعتذر إليه ثم استغفر وتشهد على فعظم حق أبي بكر وحدث أنه لم يحمله على الذي صنع نفاسة على أبي بكر ولا إنكارا للذي فضله الله به ولكنا نرى لنا في هذا الأمر نصيبا فاستبد علينا فوجدنا في أنفسنا فسر بذلك المسلمون وقالوا أصبت وكان المسلمون إلى علي قريبا حين راجع الأمر المعروف[1]

راوی حدیث، عایشه است می گوید: حضرت صدیقه آمدند. از ابوبکر، فدک را می خواستند بعد از این که ابوبکر آن حدیث «معاشر الأنبیاء» را نقل کرد و فدک را ندادند، می‌گوید: « **فوَجَدَتهِ**[2]»، یعنی حضرت صدیقه از ابوبکر ناراحت شدند، «**فَهَجَرَتهُ**» قهر کردند، «**فلَم تُكَلِّمهُ حتّى ماتَت**» شما هیچ توضیح ندهید فقط بگویید: ناراحت شد با او حرف نزد تا وفات کرد. بعد در دنبالش چه؟ این ها را شیعه ها می گویند؟ کتابی است که تالی تلو قرآنتان است،

---

[1] صحیح البخاری، ج4، ص1549 و ط السلطانیه،ج ۵،ص 139

[2] فوجدت فاطمة علی ابی بکر

«دفنها علیّ‌لیلا و لم یؤذن بها ابابکر»

می گوید:« **فَدَفَنَها زوجُها علیٌّ لیلاً ولَم یؤذن أبابکر**» شوهر این فاطمه که تا بود با ابوبکر قهر کرد، شبانه او را دفن کرد، خبر نکرد ابوبکر را. این عبارت را یک بچ سُنّی از د ساله گی بشنود. چرا ما چیزی می گوییم که او ناراحت بشود؟ ما اصلاً چیزی نمی گوییم، این کتاب خودتان است از ده ساله گی بشنو، چرا می گذاری شصت سالت بشود اینها را نشنیده باشی حالا که یک شیعه می گوید برآشفته می شوی؟!

در ادامه چه می گوید؟ واقعاً این ها را در مجالس شیعه ها می گویند شیعه ها اشک می ریزند بدون این که بدانیم این عین عبارت کتاب صحیح بخاری است می گوید:« وَکانَ لعلیٍّ مادام فاطمة وجهٌ عند الناس[1]» تا فاطمه - سلام الله علیها- زنده بود علی پیش مردم یک آبرویی داشت. ما در مجالس شیعه می گوییم که حضرت گریه می کردند برای مظلومیت امیرالمؤمنین که گفتند: فاطمه جان سلام می کنم جواب نمی دهند. هنوز حضرت بودند این خبرها بود،

صحیح بخاری می گوید: چه خبر شد بعدی که فاطمه رفت؟ تازه این یک ذرّه آبرویی که علی داشت تمام شد. بعد می گوید: «**فالتَمَسَ مُصالحةَ ابی بکر و لم یکن یُبایع تلک الأشهُر**» علی که دید این طور شده گفت: خب می روم با ابوبکر بیعت می کنم و تا وقتِ رفتن فاطمه، علی بیعت نکرده بود.

خب این عبارات را یک جوان سُنّی بشنود سبب می شود قلبش نزدیک شود به حرف هایی که شیعه می گویند. وقتی ما کار نکنیم همین است، ما آن طرف می ایستیم حرفهایی می زنیم تحریکش می کنیم -حرام است چیزی بگوییم تحریک کنیم آن ها را- ما فقط عین عبارت را نشر بدهیم حتی ترجمه هم نکنیم، ترجمه اش را خودت برو از عالِمت بپرس. چرا ترجمه کنم که بگویند شیعه ترجمه کرده؟خودت برو ترجمه کن. امّا از طفولیّت بشنو و بدان این ها بوده، در دنبال روایت می گوید که حضرت آمدند با ابوبکر بیعت کنند.

[کارایی این تعبیر «**و لم یؤذن بها أبا بکر وصلی علیها**» در فضای بحث از بمب اتم بیشتر است. البته اگر سر جایش باشد. ادامان باشد از این جمله استفاده کنیم.

خود شما در همین حدیثهای صحیح میگویید و همه هم شنیدهاید، حضرت چه کار کردند؟ اول گریه کردند و بعد خندیدند. راوی این حدیث[2] کیست؟ راوی همین حدیث است. گفت ای بنت رسول الله چه شد که ابتدا گریه کردی و بعد خندیدی؟ فرمودند ابتدا پدرم به من خبر دادند که همین زودی بین ما مفارقت میشود لذا گریه کردم. بعد چه گفتند؟ گفتند «**إنك أول أهل بيتي لحاقا بي**»؛ تو زودتر از همه به من ملحق میشوی. لذا خندیدم. این روایت مفصل در صحاح اهلسنت هست. نگاه کنید.

خب چنین بضعه رسول الله که خودتان میگویید که گریه کردند و خندیدند. خودتان هم میگویید شش ماه. شش ماه بسیار کم است. خلیفه ای که خودتان میگویید اجماع است که افضل الناس

بعد از رسول الله او است[3]، چطور شد که «**لم يؤذن بها أبا بكر**»؟ این بضعه، این تنها یادگار پیامبر، آن هم با عمر کوتاه که هنوز داغ پدرش باقی است، چرا نباید او را خبر کنند؟! ببینید جواب خیلی از جاها را همین عبارت میدهد. او را خبر نکردند و نیامد. شیعه ها هم نمیگویند. روایت ضعیف شما هم نیست. در اصح الکتب شما است. او را خبر نکردند و تمام! شبانه دفن کردند و او را هم خبر نکردند.[4]]

«کراهیه محضر عمر»

آیا تعجب آور نیست این عبارات در أصحّ‌الکتاب در نزد خودشان؟ می گوید که حضرت آمدند پیش ابوبکر فرمودند: ای ابوبکر بیا خان□ ما « وَلم یکن مَعَکَ أحدٌ غیرَکَ کراهیهَ مَحضَرِ عُمَر[5]»، بیا خانما امّا تنها بیا تنهای تنها، بعد خودش توضیح می دهد که حضرت ناراحت بودند که عمر همراه ابوبکر نرود.

علمای اهل سنّت می گویند یعنی چه که «**کراهیهَ مَحضَرِ عُمَر**»؟ حضرت چرا ناراحت بودند؟ در توضیح این عبارت ماندهاند. می گویند: به خاطر این که خلیف□ دوّم زود اوقاتش تلخ می شد حضرت می خواستند حالا که می خواهد کار به صلح ختم بشود دوباره آن خشونت و فظّ‌غلیظ بودن عمر، اوضاع را به هم نزند[6].

کلام ابن حجر در شرح روایت

[«**کراهیهٔ لمحضر عمر**» چیست؟ یک کلمه! ابن حجر میگوید عمر مقداری خشن و تند بود لذا این «کراهیهٔ» به این معنا است که حضرت میترسیدند کار به مشکل بخورد و دعوا بشود[7]. لذا میگفتند که عمر نیاید. خب ما کاری به آن نداریم، شما «کراهیهٔ لمحضر عمر» را بشنوید.

نقد کلام ابن حجر

خب قضیه چه بود؟ بعد از شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها؛ « **وكان لعلي من الناس وجه حياة فاطمة**»؛ مادامی که حضرت زهرا بودند، علی علیهاالسلام نزد مردم یک وجه ای داشتند. «**فلما توفيت استنكر علي وجوه الناس**». شما ببینید از هر کدام از این جملهها سر جای خودش چقدر میتوانید استفاده کنید.

خب ببینید ابن حجر «کراهیهٔ» را چه طور معنا میکند. ببینید با قبل و بعدش چطور معنا میشود. «**و كان لعلي من الناس وجه حياة فاطمة، فلما توفيت استنكر علي وجوه الناس، فالتمس مصالحة أبي بكر ومبايعته، ولم يكن يبايع تلك الأشهر**»؛ بعد که حضرت دیدند همه مردم با او بد شدند، سراغ بیعت با ابوبکر رفتند. بعد حضرت به ابوبکر چه گفتند؟ «**فأرسل إلى أبي بكر: أن ائتنا ولا يأتنا أحد معك**»؛ گفتند شما به خانه ما بیا البته تنها بیا و کس دیگری نباشد. مگر میشد این یار باشد و یار دیگر همراه او نباشد؟! خب اینجا دیگر حضرت چیزی نگفتند، فقط گفتند کسی همراه تو نباشد. اینجا راوی توضیح میدهد و میگوید: «**كراهية لمحضر عمر**». چرا حضرت فرمودند که ابوبکر تنها به خانه من بیاید؟! **برای اینکه حضرت خوش نداشتند عمر آن جا حاضر شود.**

ببینید این یک کلمه است. چقدر از این یک کلمه سر جایش کار بر میآید! وقتی ما کار نکردیم استفاده هم نمیکنیم. خب او میگوید چرا حضرت کراهت داشت؟ بهخاطر اینکه عمر خشن بود و یک دفعه دعوا میشد؟!

حضرت صدیقه سلام الله علیها که شهید شدهاند و رفتهاند، الآن هم همه مردم با علی بد هستند. و به تعبیری عایشه -که اصل روایت برای او است- حضرت از روی ناچاری با او مبایعه میکنند. کسی که با این ناچاری آمده، دعوا راه میاندازد؟! خود شما بگویید! حضرت میگویند بیا صحبت کنیم و من بیعت کنم؛ همانطوری که خود این حدیث میگوید. لذا او که دعوا راه نمی اندازد. پس وجه «**کراهیة لمحضر عمر**» چیست؟! لذا هر کسی بداند که در صحیح بخاری این هست و خودش برود ببیند که این «کراهیة» چه بوده.

شروح صحیح بخاری را ببینید[8]. همینجا را ببینید که چقدر شرح هست. به اعتراف همین متن، حضرت نمی خواستند عمر بیاید. علی ای ّحال آنجا خانه حضرت زهرا بود. دفعه قبل آنها نیامده بودند؟! شما میگویید دروغ است. «**کراهیة لمحضر عمر**» به این معنا است که حضرت نمی خواستند دوباره آن خاطرات تکرار شود. وقتی «**فالتمس مصالحة أبي بكر ومبايعته**» باشد که حضرت دعوا ندارد! بلکه نمی خواستند کسی که آن سابقه را دارد به آن جا بیاید. این هم یک جور است. ببینید یکی سنی از بچگی «**کراهیة لمحضر عمر**» را بشنود، بعداً در طول عمرش جریانات را میشنود. تحلیل میکند وقتی حضرت برای مصالحه میروند که زمان دعوا نیست. مگر بچههای کوچک حضرت زهرا در این خانه نبودند؟! وقتی از او خاطره دارند میخواهد دوباره به اینجا بیاید؟! «**کراهیة محضر عمر**»؛ خود ابوبکر آن وقت نبود. تو در مسجد نشستهبودی تا با تو بیعت کنند. تو بیا چون این بچهها از تو خاطره ندارند. اما دیگری نیاید چون بچهها خاطره دارند! مادرشان تازه شهید شده! لذا از این «**کراهیة لمحضر عمر**» چقدر میتوان استفاده کرد. به چه نحوی؟ به نحو موضوع محور. به این نحو که آن را به دهها جای دیگر که شما از آن خبر دارید میزنید [9].]

آن ها این طور معنا می کنند امّا آیا آن ها در دل امیرالمؤمنین بودند؟ همین اندازه می دانیم می فرمایند:« **کراهیةَ مَحضرَ عُمَرَ**»، فرمودند: ابوبکر تو بیا خان ما ولی برای بار دوّم دیگر نمی خواهم او را اینجا ببینم.

یک دفعه عمر آمده بچه های من دیدند او چه کار کرد؟ ببینید همین اندازه این کتاب می گوید که امیرالمؤمنین نمی خواستند عمر برود در خانه شان. حالا شما معنا کنید هرچه می خواهید، این که دیگر مشترک بین ما و شماست، من تحریک نمی کنم ذهن شما را، من ِشیعه این طور به ذهنم می آید؛ آخر یک دفعه آمده کارها کرده در این خانه، اگر دوباره پیدایش بشود یتیم های فاطمه یادشان می آید این مرد چه کارها کرد.

---

[1] كان لعلي من الناس وجه حياة فاطمة

[2] ٣٤٢٦ - حدثنا أبو نعيم" حدثنا زكرياء، عن فراس، عن عامر، عن مسروق، عن عائشة رضي الله عنها قالت:

أقبلت فاطمة تمشي كأن مشيتها مشي النبي صلى الله عليه وسلم، فقال?١٣٢٧?النبي صلى الله عليه وسلم: (مرحبا بابنتي). ثم أجلسها عن يمينه أو عن شماله، ثم أسر إليها حديثا فبكت، فقلت لها: لم تبكين؟ ثم أسر إليها حديثا فضحكت، فقلت: ما رأيت كاليوم فرحا أقرب من حزن، فسألتها عما قال، فقالت: ما كنت لأفشي رسول الله صلى الله عليه وسلم، حتى قبض النبي صلى الله عليه وسلم فسألتها، فقالت: أسر إلي: (إن جبريل كان يعارضني القرآن كل سنة مرة، وإنه عارضني العام مرتين، ولا أراه إلا حضر أجلي، وإنك أول أهل بيتي لحاقا بي). فبكيت، فقال: (أما ترضين أن تكوني سيدة أهل الجنة، أو نساء المؤمنين).فضحكت لذلك.(كتاب

صحيح البخاري ت البغا ، ج ٣، ص1326 -١٣٢٧ و كتاب صحيح البخاري ط السلطانية ، ج ٤،ص203)

٩٩ - (٢٤٥٠) حدثنا أبو بكر بن أبي شيبة. وحدثنا عبد الله بن نمير عن زكريا. ح وحدثنا ابن نمير. حدثنا أبي. حدثنا زكريا عن فراس، عن عامر، عن مسروق، عن عائشة قالت: اجتمع نساء النبي صلى الله عليه وسلم. فلم يغادر منهن امرأة. فجاءت فاطمة تمشي كأن مشيتها مشية رسول الله صلى الله عليه وسلم. فقال "مرحبا بابنتي" فأجلسها عن يمينه أو عن شماله. ثم إنه أسر إليها حديثا فبكت فاطمة. ثم إنه سارها فضحكت أيضا. فقلت لها: ما يبكيك؟ فقالت: إنه أسر إليها حديثا فبكت فاطمة. ثم إنه سارها فضحكت أيضا. فقلت لها: ما رأيت كاليوم فرحا أقرب من حزن. ما كنت لأفشي سر رسول الله صلى الله عليه وسلم. فقلت: ما حين بكت: أخصك رسول الله صلى الله عليه وسلم بحديثه دوننا ثم تبكين؟ فقلت لها حين بكت: أخصك رسول الله صلى الله عليه وسلم بحديثه دوننا ثم تبكين؟ وسألتها عما قال فقالت: ما كنت لأفشي سر رسول الله صلى الله عليه وسلم. حتى إذا قبض سألتها فقالت: إنه كان حدثني "أن جبريل كان يعارضه بالقرآن كل عام مرة. وإنه عارضه به في العام مرتين. ولا أراني إلا حضر أجلي. وإنك أول أهلي لحوقا بي. ونعم السلف أنا لك.?١٩٠٦?فبكيت لذلك. ثم إنه سارني فقال "ألا ترضين أن تكوني سيدة نساء المؤمنين. أو سيدة نساء هذه الأمة"؟ فضحكت لذلك.(كتاب صحيح مسلم ت عبد الباقي ، ج ٤، ص1905-1906 و كتاب صحيح مسلم ط التركية، ج ٧،ص ١٤٣)

[3] وقد روى الترمذي والنسائي وابن ماجه وغيرهم من حديث حبشي بن جنادة مرفوعا: "علي مني وأنا من علي, لا يؤدي عني إلا أنا وأ علي" وليس في هذا كله ما يقدح في إجماع أهل السنة من الصحابة والتابعين فمن بعدهم على أن أفضل الصحابة بعد النبي -صلى الله عليه وسلم- على الإطلاق أبو بكر ثم عمر وقد قال ابن عمر: كنا نقول ورسول الله -صلى الله عليه وسلم- حي: أفضل هذه الأمة بعد نبيها أبو بكر وعمر وعثمان, فيسمع ذلك رسول الله -صلى الله عليه وسلم- فلا ينكره (كتاب كشف الخفاء ت هنداوي ، ج ١، ص232)

عقيدة أهل السنة في تفضيل الصحابة

أجمع أهل السنة على أن أفضل الصحابة بعد النبي صلى الله عليه وسلم على الإطلاق أبو بكر ثم عمر, وممن حكى إجماعهم على ذلك أبو العباس القرطبي, قال: ولم يختلف أحد في ذلك من يأمة السلف والخلف, قال: والمبالاة بأقوال أهل التشيع والأهل البدع، انتهى. وقد حكى الشافعي وغيره إجماع الصحابة والتابعين على ذلك, قال البيهقي في كتاب «الاعتقاد» : روينا عن أبي ثور عن الشافعي قال: ما اختلف أحد من الصحابة والتابعين في تفضيل أبي بكر وعمر وتقديمهما على جميع الصحابة, وإنما اختلف من اختلف منهم في علي وعثمان (كتاب الإصابة في تمييز الصحابة ، ج ١، ص23)

وقوله:

٨٠١ - والأفضل الصديق ثم عمر ... وبعده عثمان وهو الأكثر

٨٠٢ - وأفعلي قبله خلف حكي ... قلت: وقول الوقف جا عن مالك

٨٠٣ - فالسته الباقون، فالبدريه ... فأحد، فالبيعة المرضيه

الشرح: أفضل الصحابة مطلقا بعد النبي صلى الله عليه وسلم أبو بكر، ثم عمر بالإجماع، فيما حكاه أبو العباس القرطبي, وحكى عن الشافعي وغيره إجماع الصحابة والتابعين عليه فيما رواه عنه البيهقي في كتاب «الاعتقاد».(كتاب مفاتح السعيدية في شرح الألفية الحديثية، ص323)

الثالث: أفضلهم على الإطلاق أبو بكر، ثم عمر رضي الله عنهما بإجماع أهل السنة، ثم عثمان ثم علي؛ هذا قول جمهور أهل السنة. وحكى الخطابي عن أهل السنة من الكوفة تقديم علي على عثمان، وبه قال أبو بكر بن خزيمة؛ قال أبو منصور البغدادي: أصحابنا مجمعون على أن أفضلهم الخلفاء الأربعة، ثم تمام العشرة، ثم أهل بدر، ثم أحد، ثم بيعة الرضوان، ومن لهم مزية أهل العقبتين من الأنصار، والسابقون الأولون، وهم من صلى إلى القبلتين في قول ابن المسيب وطائفة، وفي قول الشعبي: أهل بيعة الرضوان، وفي قول محمد بن كعب وعطاء: أهل بدر.(كتاب تدريب الراوي في شرح تقريب النواوي، ج ٢، ص682)

عقيدة أهل السنة والجماعة في ترتيب الخلفاء الأربعة في الإمامة كترتيبهم في الفضل فالإمام بعد النبي صلى الله عليه وسلم أبو بكر الصديق، ثم عمر الفاروق، ثم عثمان ذو النورين ثم أبو السبطين علي رضي الله عنهم أجمعين فأهل الحق يعتقدون اعتقادا جازما لا مرية فيه ولا شك أن أولى الناس بالإمامة والأحق بها بعد النبي صلى الله عليه وسلم هو أبو بكر الصديق رضي الله عنه، روى أبو عمر بن عبد البر بإسناده إلى عباد السماك قال: (سمعت سفيان الثوري يقول: الأئمة أبو بكر وعمر وعثمان وعلي وعمر بن عبد العزيز وما سوى ذلك فهم منتزون) (كتاب الموسوعة العقدية ، ج ٧، ص342)

[4] مقاله بايستگى هاى حوزوى در عصر حاضر، جلسه اول مباحث كلامى ٢٧/ ٩/ ١۴٠٠

[5] ولا يأتنا أحد معك كراهية لمحضر عمر

[6] أما كراهتهم لمحضر عمر فلما علموا من شدته وصدعه بما يظهر له خافوا أن ينتصر لأبي بكر رضي الله عنه فيتكلم بكلام يوحش قلوبهم على أبي بكر وكانت قلوبهم قد طابت عليه وانشرحت له خافوا أن يكون حضور عمر سببا لتغيرها (كتاب شرح النووي على مسلم، ج ١٢، ص ٧٨)

(فأرسل) علي - رضي الله عنه - (إلى أبي بكر) الصديق - رضي الله عنه - (أن ائتنا، ولا يأتنا معك - أحد - كراهية محضر عمر بن الخطاب) - رضي الله عنه -، والسبب في ذلك ما ألفوه من قوة عمر - رضي الله عنه -، وصلابته في القول والفعل، وكان أبو بكر - رضي الله عنه - رقيقا ليّنا (كتاب البحر المحيط الثجاج في شرح صحيح الإمام مسلم بن الحجاج، ج ٣٠، ص ٥۶٨)

[7] قوله: (كراهية ليحضر عمر) في رواية الأكثر: لمحضر عمر والسبب في ذلك ما ألفوه من قوة عمر وصلابته في القول والفعل، وكان أبو بكر رقيقا ليّنا، فكأنهم خشوا من حضور عمر كثرة المعاتبة التي قد تفضي إلى خلاف ما قصدوه من المصافاة.(كتاب فتح الباري بشرح البخاري ط السلفية، ج ٧، ص494)

[8] مطلب مطرح شده در شورا مى تواند به دو بيان تقسيم كرد:

برخى ماندن قاضى عياض و عينى در شرح مسلم اين گونه گفته اند كه با توجّه به سابقه تندى عمر خوف اين مى رفت كه در آن جلسه على امام و به نفع ابوبكر احتجاج كند و غالب شود و اين غلبه موجب شود كه صفا و صميميت به وجود آمده مكدّر گردد: ... وكذلك ما حكاه من كراهيتهم هم محضر عمر بن الخطاب؛ إنما ذلك لما كانوا يعلمونه من تشدده وتغلظه فيما يظهر له من الحق، فخافوا أن ينتصر لأبي بكر، فيغلظ عليهم فتتغير نفوسهم عليه(كتاب إكمال المعلم

بفوائد مسلم، ج 6، ص85 و كتاب المعلم بفوائد مسلم ،ج 3،ص21 -22)

أما كراهتهم لمحضر عمر فلما علموا من شدته وصدعه بما يظهر له فخافوا أن ينتصر لأبي بكر رضي الله عنه فيتكلم بكلام يوحش قلوبهم على أبي بكر وكانت قلوبهم قد طابت عليه وانشرحت له فخافوا أن يكون حضور عمر سببا لتغيرها(كتاب شرح النووي على مسلم ،ج 12،ص78)

تعبیر دوم این است که ترسیدند عمر با شدت و خشونتی داشت بحث را به بگومگو بکشاند و کار از دست برود: قوله: (كراهية ليحضر عمر) في رواية الأكثر: لمحضر عمر والسبب في ذلك ما ألفوه من قوة عمر وصلابته في القول والفعل، وكان أبو بكر رقيقا لينا، فكأنهم خشوا من حضور عمر كثرة المعاتبة التي قد تفضي إلى خلاف ما قصده من المصافاة(كتاب فتح الباري بشرح البخاري ط السلفية، ج ٧، ص494 و كتاب عمدة القاري شرح صحيح البخاري، ج 17، ص259)

در مورد سرّ این که چرا عمر به ابوبکر اصرار داشت که تنها نرود نیز نکات جالبی گفته شده است. وقد يوهم قول عمر لأبي بكر: " والله لا تدخل عليهم وحدك " أنه خاف عليه أن يغدروه. ومعاذ الله أن يظن بهم ذلك، ولعله قد رآهم يغلظوا على أبي بكر - رضي الله عنهم - في العاقبة، ويبدو منهم ما يكون عند أبي بكر جفاء فتتغير نفسه عليهم وأن يتأذى بذلك ذكره عمر انفراده لذلك(كتاب إكمال المعلم بفوائد مسلم، ج 6، ص85)

وأما قول عمر لا تدخل عليهم وحدك فمعناه أنه خاف أن يغلظوا عليه في المعاتبة ويحملهم على الإكثار من ذلك لين أبي بكر وصبره عن الجواب عن نفسه وربما رأى من كلامهم ما غير قلبه فيترتب على ذلك مفسدة خاصة أو عامة وإذا حضر عمر امتنعوا من ذلك(كتاب شرح النووي على مسلم ،ج 12،ص78)

این عبارت نیز نکات مهمی را برای ما کشف می‌کند:

قال: (فقال عمر لـ أبي بكر: والله لا تدخل عليهم وحدك).

وأنتم تعلمون لباقة علي وفصاحته وبلاغته، فيمكن أن يمسك أبا بكر ويعظه حتى يبكي أبو بكر فيرق له، ويعطيه ما يريد، ويمكن أن يطالبه علي بن أبي طالب بشيء من خاصة أبي بكر، فيحمل الحياء أبا بكر على دفعه إليه، ويستحي أن يدافع عن نفسه، ويتمنى لو أن الغير قد تكلم عنه، حتى عمر رضي الله عنه لو أن له حقا يستحيي أن يطلبه والله يرضى، وتأبى عليه كرامته أن يطالب به، لكن لو أن لغيره الحق لطالب به، فالإنسان يطالب لغيره بعلم وجرأة؛ لأنه لا يطلب لنفسه وهو غير متهم.

إذا: أبو بكر الصديق قال: أنا سأذهب لـ علي بن أبي طالب، وعمر قال له: لا تذهب بمفردك ولا بد أن آتي معك، حتى إذا كلمك في شيء أدفع عنك وأذود عنك وأتكلم؛ لأن حياءك سيمنعك من الرد على(كتاب شرح صحيح مسلم حسن أبو الأشبال، ج ٨٨، ص10)

او می‌گوید ممکن بود امیرالمؤمنین با موعظه ابوبکر را نرم می‌کرد «و یعطیه ما یرید» سؤال اینجاست که آنچه حضرت می‌خواستند چه بود؟ حضرت که برای بیعت اعلام آمادگی کرده بودند، تنها مطلبی که می‌ماند این بود که حضرت خود را مستحق خلافت می‌دانستند و عمر می‌ترسید که نه به واسطه فصاحت و بلاغت صرف که به واسطه حجّتی که امام در دست داشت خلافت را به او واگذار کند و دوباره ماجرای مانند ماجرای مسجد قبا برای او پیش بیاید.

تفصیل این مطالب را در پیوست شماره ۷ مشاهده بفرمایید.

[9] مقاله بایستگی های حوزی در عصر حاضر، جلسه اول مباحث کلامی ۲۷/ ۹/ ۱۴۰۰

امتداد بحث به سایر کتب

من یک کلمه عرض می کنم؛ شما می گویید: شهادت نبود؟ کتاب های معتبر خودتان، مثلاً یکی دوتا را نقل می کنم خیلی جالب است. وقتی دیگری می خواهد بگوید: دروغ می گویی. حرف آن شخص را برای ما نقل کرده است؛

۱. ابن ابی دارم

یک آقایی بوده در سال 350 هجری وفات کرده[1] که عمدۀ عمرش در غیبت صغری بوده و پیرمرد شده بود علمای اهل سنّت آمده اند شرح حالش را نوشته اند. خیلی عجیب است: «ابوبکر بن ابی دارم» اسمش را یادداشت کنید و بروید ببینید.

ذهبی که بزرگ علمای اهل سنّت است در میزان الاعتدال می گوید:

> **وقال محمد بن أحمد بن حماد الكوفي الحافظ - بعد أن أرخ موته: كان مستقيم الأمر عامة دهره، ثم في آخر أيامه كان أكثر ما يقرأ عليه المثالب، حضرته ورجل يقرأ عليه: إن عمر رفس فاطمة حتى أسقطت بمحسن.**
> **وفي خبر آخر في قوله تعالى: وجاء فرعون عمر وقبله أبو بكر والمؤتفكات عائشة وحفصة، فوافقته على ذلك، ثم إنه حين أذن الناس بهذا الاذان المحدث وضع حديثا متنه: تخرج نار من قعر عدن تلتقط مبغضي آل محمد[2]،**

«کان مستقیماً عامّۀ دهره» یک عمر بین مردم خوب بود همه به خوبی می شناختند او را، فقط پیر که شده بود عدّه ای می آمدند دور او و او حدیث می خواند و آن ها حدیث می خواندند «یذکر عنده المثالب» یک چیزهای عجیبی پیش او می خواندند و فهمیدند که او راضی است.

چه می خواندند؟ دقّت کنید. آیا الآن شیعه ها می گویند؟ ابوبکر ابن ابی دارم، استاد حاکم نیشابوری بود که چهل و هشت حدیث از این استادش در مستدرک آورده است[3]،

همین ذهبی که اینجا برای او چیزی می گوید، موارد متعددی می گوید: « **علی شرط الشیخین**». با این که روایاتی از همین ابوبکر است[4]، این تناقضات چه دستگاهی دارد؟ وقتی تضییع حق پیش می‌آید، او می شود دروغگو!

«رفس فاطمه...»

می گوید: یکی از چیزهایی که پیش او می خواندند این بود که «**إنّ عُمَر رَفَسَ فاطمة فأسقطت جَنینَها**» حال ما می گوییم شهادت؟!خود شما دارید به او می گویید دروغگو، امّا او می گفت. پس امروز این کلمه در نیامده چرا می گویید امروز در آمده؟

۲.نظّام نیشابوری

«نظّام» متعلق به صد سال قبل از این ابن ابی دارم است، در زمان امام جواد - سلام الله علیه - بوده است خودتان وقتی می خواهید بر علیه او حرف بزنید می گویید:

> **وزاد في الفرية فقال: إن عمر ضرب بطن فاطمة يوم البيعة حتى ألقت الجنين من بطنها، وكان يصيح: أحرقوا دارها بمن فيها، وما كان في الدار غير علي وفاطمة والحسن والحسين[5].**

او می گفت: «**إنّ عمر ضَرَبَ بطن فاطمة**»، یک نفر احتمال نداده که نظّام شیعه باشد بلکه از رؤسای معتزله است و چقدر مباحثه با امامیه دارد، شما بروید در شرح حال نظّام، ببینید با بزرگان اصحاب ائمّه بحث می کرد بر سر امامت؛ شیعه نیست[6] امّا در تاریخ می دانستند و این ها را می گفتند.

پس اینجور نیست که حال درآمده باشد، باباً نمی شود مخفی کرد. برای بشر هرچه جلوتر بروند، شواهد قطعی تر می شود. وقتی روشن شد، عقل جمعی می آید، دور هم جمع می شوند و می گویند: چرا تا به حال می گفتید: وفات؟ حال بر همه ما معلوم شد که او مظلومه بوده و شهادت بوده، فقط ما نباید تحریک بکنیم. حرام است طوری حرف بزنیم که دل کسی که برای اعتقاداتش هست ناراحت بشود، با عباراتی که او پذیرای این کتاب باشد فقط عبارت را بگوییم و بگوییم: فقط از سنّ ده سالگی بشنو، وقتی از ده سالگی تا پنجاه سالگی این ها را شنیده باشی، ممکن نیست شاکل روح تو شاکل کسی باشد که این ها را نشنیده است. این کم کاری از ما شیعه است، چرا این ها را بعنوان نیم سطر نیم سطر پخش نمی کنیم بدون این که برچسبی به آن بزنیم؟ این عبارات که هست برو ببین. این ها بسیار مهمّ است و هر دو جهت رعایت شده است. هم حقّ مظلوم رعایت شده و هم «**لاتَزازَعُوا فَتَفشَلوا وَتَذهَبَ ریحَکم**[7]». به سر و کل همدیگر بکوبید چه می شود؟ چه از دین خدا می ماند؟

کلام ابن خلدون

ابن خلدون می خواهد بگوید که کلّ شیعه از این سبأ هستند چجور می گوید؟ این ها قدرت نمایی خداست، می گوید:

(أعلم) أن مبدأ هذه الدولة أن أهل البيت لما توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم كانوا يرون أنهم أحق بالأمر وأن الخلافة لرجالهم دون من سواهم من قريش. وفي الصحيح أن العباس قال لعلي في وجع رسول الله صلى الله عليه وسلم الذي توفي فيه: اذهب بنا إليه نسأله فيمن هذا الأمر، إن كان فينا علمنا ذلك، وإن كان في غيرنا علمناه فأوصى بنا. فقال له علي: إن منعناها لا يعطيناها

الناس بعده. وفي الصحيح أيضا أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال في مرضه الذي توفي فيه: هلموا أكتب لكم كتابا لن تضلوا بعده أبدا فاختلفوا عنده في ذلك، وتنازعوا ولم يتم الكتاب. وكان ابن عباس يقول: إن الرزية كل الرزية ما حال بين رسول الله صلى الله عليه وسلم وبين ذلك الكتاب لاختلافهم ولغطهم، حتى لقد ذهب كثير من الشيعة إلى أن النبي صلى الله عليه وسلم أوصى في مرضه ذلك لعلي، ولم يصح ذلك من وجه يعول عليه. وقد أنكرت هذه الوصية عائشة وكفى بإنكارها. وبقي ذلك معروفا من أهل البيت وأشياعهم. وفيما نقله أهل الآثار أن عمر قال يوما لابن العباس: إن قومكم يعني قريشا ما أرادوا أن يجمعوا لكم، يعني بني هاشم بين النبوة والخلافة فتحموا عليهم، وأن ابن عباس نكر ذلك، وطلب من عمر إذنه في الكلام فتكلم بما عصب له. وظهر من محاوراتهما أنهم كانوا يعلمون أن في نفوس أهل البيت شيئا من أمر الخلافة والعدول عنهم بها. وفي قصة الشورى: أن جماعة من الصحابة كانوا يتشيعون لعلي ويرون استحقاقه على غيره، ولما عدل به إلى سواه تأففوا من ذلك وأسفوا له مثل الزبير ومعه عمار بن ياسر والمقداد بن الأسود وغيرهم. إلا أن القوم لرسوخ قدمهم في الدين وحرصهم على الألفة، لم يزيدوا في ذلك على النجوى بالتأفف والأسف.[8]

«**مَبدأُ دولة الشیعة**»، برای این که ابن سبأ را بگوید، اوّلش می گوید: خود اهل بیت می گفتند حقّ امام ما بوده است. بعد می گوید: «**صَبَرَ اوُرَ أسّافً و أفّاف**»، این ها به خاطر حفظ دین در دلشان غصه خوردند تاسّف خوردند و دم نزدند.

منظور این که کسانی که با خون دل نگه داشتند، ما بیاییم کاری بکنیم برخلاف مرام آنها. امّا از آن طرف هم نباید حقّ ِمظلوم طوری باشد که پایمال بشود.این حاصل عرض من است، پس نظاّم و ابوبکر بن ابی دارم، این دونفر، باز هم هستند این ها مال چه زمانیند؟

در سال دویست و خُردهای[9] نظاّم وفات کرده و در سال سیصد و پنجاه ابوبکر وفات کرده، این ها بزرگان ِخود اهل سنّتند وقتی می خواهند علیه آنها با همدیگر حرف بزنند می گویند: او به خلاف اینجوری نسبت داده. پس مسأل شهادت را شیعه در نیاوردند، بین شما هم گفته شده، فقط شما گفته ای که او دروغ می گوید.

حالا باید ببینیم دروغ بوده یا نبوده؟ صبر کنید شواهد بیاوریم بدون نزاع، مگر نمی شود بدون این که دعوا بشود فقط عبارات را بخوانیم و معنا بکنیم؟ از قبل حرف نزنیم، ببینیم واقعیت مطلب چی بوده؟ نه حقّ مظلومی اگر بوده، پایمال بشود نه ظالم اگر تهمت ظلم به او زده اند، بی گناه است. بگذارید بفهمیم. مطمئناًوقتی با این تفاهم و محیط آرام بدون این که اعصاب طرف را تحریک کنیم حق معلوم می شود و می بینید که سالها می گفتند وفات، وقتی عقل جمعی می نشینند کنار هم می گویند: چرا گفتیم وفات؟ ای وای برما که می گفتیم وفات. حال تصویب می شود، چیز خوبی هم تصویب شده است.

إن شاءالله خدای متعال بر توفیقات شیعه بیافزاید آن راه صحیح را به ایشان بنمایاند کاری نکنند شقاق تفرقه و تحریک همدیگر در بینشان بیاید؛ بروند علم یاد بگیرند، با جملات کوتاه، کاری بکنند در تفاهم با سایرین از سنین طفولیّت- همان کاری که آن ها هم به شدّت مشغولند- از سنین طفولیّت چیزهایی را که تا هفتاد سال نمی شد نمی شنید، به ایشان برسانند.

[1] تاريخ وفات وا ار ٣٥١، ٣٥٢ و ٣٥٧ گزارش كردە اند.

مات أبو بكر في المحرم سنة اثنتين وخمسين وثلاث مائة.

وقيل: سنة إحدى.(كتاب سير أعلام النبلاء ط الرسالة ، ج ١٥، ص578)

مات في أول سنة سبع وخمسين وثلاثمائة.(كتاب ميزان الاعتدال ، ج ١، ص139)

[2] كتاب ميزان الاعتدال ، ج ١، ص ١٣٩

٣٤٩ - ابن أبي دارم أبو بكر أحمد بن محمد الشيعي

الإمام، الحافظ، الفاضل، أبو بكر أحمد بن محمد السري بن يحيى بن السري بن أبي دارم التميمي، الكوفي، الشيعي، محدث الكوفة.

...

قال الحاكم: هو رافضي، غير ثقة

وقال محمد بن حامد الحافظ: كان مستقيم الأمر عامة دهره، ثم في آخر أيامه كان أكثر ما يقرأ عليه المثالب، حضرته ورجل يقرأ عليه أن عمر رفس فاطمة حتى أسقطت محسنا.

وفي خبر آخر قوله تعالى: {وجاء فرعون} :عمر، {ومن قبله} أبو بكر، و {المؤتفكات} :عائشة، وحفصة.

فواققته وتركت حديثه

قلت: شيخ ضال معثر.(كتاب سير أعلام النبلاء ط الرسالة، ج ١٥، ص ٥٧٦-٥٧٨)

[3] بهعنوان نمونه:

١٧٢٦ - أخبرنا أبو بكر بن أبي دارم الحافظ، بالكوفة، ثنا محمد بن عثمان بن محمد العبسي، ثنا أبي، ثنا زيد بن الحباب، ثنا سفيان الثوري، عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن جابر رضي الله عنهم، قال: «حج النبي صلى الله عليه وسلم حجتين قبل أن يهاجر - يعني وحج بعدما هاجر - حجة قرن معها عمرة» هذا حديث صحيح على شرط مسلم، ولم يخرجاه "(كتاب المستدرك على الصحيحين ط العلمية، ج ١، ص642)

٢٠٦٢ - أخبرنا أبو بكر بن أبي دارم الحافظ، بالكوفة، ثنا أحمد بن موسى بن إسحاق التميمي، ثنا الفضل بن دكين، ثنا شعبة، عن سلمة بن كهيل، عن أبي الأحوص، عن عبد الله، قال: «اقرءوا سورة البقرة في بيوتكم فإن الشيطان لا يدخل بيتا يقرأ فيه سورة البقرة» . «هذا حديث صحيح الإسناد على شرط الشيخين، ولم يخرجاه» . وقد أسنده عاصم بن بهدلة، عن أبي الأحوص(كتاب المستدرك على الصحيحين ط العلمية ، ج ١، ص749)

برای مشاهده سایر موارد به سایت فدکیه، صفحه رفس فاطمه مراجعه فرمایید.

[4]بخاری و مسلم، هر دو شروط اختصاصی برای ارزیابی صحت روایات دارند که تا روایتی به این خصوصیات متصف نباشد، وصف صحت بر آن بار نمی‌شود. حاکم نیشابوری در مستدرک به گردآوری روایاتی پرداخت که شروط صحت را در دیدگاه بخاری و مسلم داشته‌اند،اما این دو آنها را در کتاب خود ذکر نکرده‌اند.

ذهبی که خود از متشدّدین در امر ارزیابی روایات است، بر کتاب حاکم تعلیقه ای زده است و در موارد متعدد با او مخالفت کرده است. اما در این روایت با وجود اینکه ابن ابی دارم از راویان حدیث است و خود آنها به صراحت او را رافضی و غیرثقه خوانده‌اند اما روایت نقل شده از او را تصحیح می‌کند، هم با مالکهای بخاری و هم با مالکهای مسلم.

٦٢٩٢ - أخبرني بكر بن أبي دارم الحافظ بالكوفة، ثنا الحسين بن جعفر القرشي، ثنا علي بن حكيم، ثنا مالك بن سعيد بن الحسن، ثنا الأعمش، عن أبي وائل، قال: حججت أنا وصاحب لي وابن عباس على الحج، فجعل «يقرأ سورة النور ويفسرها» ، فقال صاحبي: اي سبحان الله، ماذا يخرج من رأس هذا الرجل، ولو سمعت هذا الترك لأسلمت «هذا حديث صحيح الإسناد، ولم يخرجاه»

[التعليق - من تلخيص الذهبي]٦٢٩٢ – صحيح (كتاب المستدرك على الصحيحين ط العلمية ، ج ٣، ص618)

٣١٦٧ - أخبرنا **أبو بكر بن أبي دارم** الحافظ، بالكوفة، ثنا أحمد بن إسحاق التميمي، ثنا أحمد بن يونس، ثنا أبو بكر بن عياش، عن أبي حصين، عن أبي الضحى، عن ابن عباس رضي الله عنهما، قال: " كان آخر كلام إبراهيم حين ألقي في النار حسبي الله ونعم الوكيل، وقال نبيكم صلى الله عليه وسلم مثلها {الذين قال لهم الناس إن الناس قد جمعوا لكم فاخشوهم، فزادهم إيمانا، وقالوا حسبنا} [آل عمران: ١٧٣] الله ونعم الوكيل «هذا حديث صحيح **على شرط الشيخين** ولم يخرجاه»

[التعليق - من تلخيص الذهبي]٣١٦٧ - **على شرط البخاري ومسلم**(كتاب المستدرك على الصحيحين للحاكم ط العلمية ، ج ٢، ص ٣٢٦)

٣٣٥٦ - حدثنا أبو بكر بن أبي دارم الحافظ، ثنا محمد بن عثمان بن أبي شيبة، حدثني أبي، ثنا أبو معاوية، عن أبان بن تغلب، عن المنهال بن عمرو، عن زر بن حبيش، عن عبد الله رضي الله عنه، في قوله عز وجل " {بنين وحفدة} [النحل: ٧٢] قال: الحفدة الأختان «هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه»

[التعليق - من تلخيص الذهبي]٣٣٥٦ - على شرط البخاري ومسلم(كتاب المستدرك على الصحيحين ط العلمية ، ج ٢، ص387)

٤٩٦٣ - أخبرنا أبو بكر بن أبي دارم الحافظ بالكوفة، ثنا أحمد بن موسى بن إسحاق التميمي بالكوفة، ثنا العلاء بن عمرو الحنفي، ثنا إبراهيم بن يوسف بن أبي إسحاق السبيعي، عن أبيه، عن أبي إسحاق، عن جبلة بن حارثة أخي زيد بن حارثة، قال: «أهدى للنبي صلى الله عليه وسلم حلتان فأخذ إحداهما، وأعطى زيدا الأخرى» صحيح على شرط الشيخين، ولم يخرجاه "

[التعليق - من تلخيص الذهبي]٤٩٦٣ - على شرط البخاري ومسلم(كتاب المستدرك على الصحيحين ط العلمية ، ج ٣، ص241)

٣٦١٧ - أخبرنا أبو بكر بن أبي دارم الحافظ، ثنا محمد بن عثمان بن أبي شيبة، ثنا أبي، ثنا محمد بن عبد الله الأسدي، ثنا سفيان، عن الأعمش، عن يحيى بن عمارة، عن سعيد بن جبير، عن ابن عباس رضي الله عنهما، قال: مرض أبو طالب فجاءت قريش فجاء النبي صلى الله عليه وسلم وعند رأس أبي طالب مجلس رجل فقام أبو جهل كي يمنعه ذاك وشكوه إلى أبي طالب فقال: أي ابن أخي ما تريد من قومك؟ قال: «أي عم، إنما أريد منهم كلمة تذل لهم بها العرب وتؤدي إليهم بها جزية العجم» قال: كلمة واحدة؟ قال: «كلمة واحدة» قال: ما هي؟ قال: «لا إله إلا الله» قال: فقالوا: أجعل الآلهة إلها واحدا إن هذا لشيء عجاب؟ قال: ونزل فيهم {ص والقرآن ذي الذكر} [ص: ١] حتى بلغ {إن هذا إلا اختلاق} [ص: ٧] «هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه»

[التعليق - من تلخيص الذهبي]٣٦١٧ – صحيح(كتاب المستدرك على الصحيحين ط العلمية ، ج ٢، ص469)

٢٥١٨ - أخبرني أحمد بن محمد العنزي، ثنا عثمان بن سعيد الدارمي، ثنا محمد بن كثير، ثنا سفيان الثوري، عن أبي إسحاق، عن رجل من مزينة قال: سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم رجلا ينادي في شعاره: أي حرام أي حرام. فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «أي حلال أي حلال» هذا حديث صحيح على شرط الشيخين على الإرسال «وإذا الرجل الذي لم يسمه محمد بن كثير، عن الثوري صحيح على شرط الشيخين» عبد الله بن مغفل المزني

٢٥١٩ ?١١٩? أخبرني أبو بكر بن أبي دارم الحافظ، ثنا الحسن بن محمد بن جعفر القرشي، ثنا منجاب بن الحارث القرشي، ثنا أبو عامر الأسدي، عن سفيان، عن أبي إسحاق، عن عبد الله بن مغفل رضي الله عنه، عن النبي صلى الله عليه وسلم مثله

[التعليق - من تلخيص الذهبي]٢٥١٨ - على شرط البخاري ومسلم(كتاب المستدرك على الصحيحين ط العلمية ، ج ٢، ص118)

٥٤٠٥ - حدثنا أبو العباس محمد بن يعقوب، ثنا أبو أسامة عبد الله بن أسامة الحلبي، ح وأخبرنا أبو عمرو عثمان بن أحمد بن السماك، ببغداد، ثنا عيسى بن عبد الله الطيالسي، ح وحدثني أبو بكر بن أبي دارم الحافظ، بالكوفة، ثنا موسى بن هارون قالوا: ثنا محمد بن عمران بن محمد بن عبد الرحمن بن أبي ليلى، ثنا معاوية بن عمار الدهني، عن أبيه، عن أبي الزبير، عن جابر قال: حملني خالي جد بن قيس وما أقدر أن أرمي بحجر في السبعين، راكبا من الأنصار الذين وفدوا على النبي صلى الله عليه وسلم، فخرج إلينا رسول الله صلى الله عليه وسلم ومعه عمه العباس، فقال: «أي عم، خذ لي على أخوالك» فقال: أي محمد سل لربك ولنفسك ما شئت، فقال: «أما الذي أسألكم لنفسي فتمنعوني مما تمنعون منه أموالكم وأنفسكم» قالوا: فما لنا إذا فعلنا ذلك؟ قال: «الجنة» هذه الرواية لفظ واحد وفي حديث موسى بن عمران ولم يسمعه إلا منه «هذا حديث صحيح الإسناد، ولم يخرجاه» وليس للعباسية رضي الله عنهم في تقدم إسلام العباس أصح من هذا الحديث "

[التعليق - من تلخيص الذهبي]٥٤٠٥ – صحيح(كتاب المستدرك على الصحيحين ط العلمية، ج ٣، ص364)

٣٥١٣ - حدثنا أبو بكر بن أبي دارم الحافظ، ثنا أحمد بن موسى التميمي، ثنا منجاب بن الحارث، ثنا أبو بكر بن عياش، عن أبي حصين، عن أبي عبد الرحمن السلمي، عن علي رضي الله عنه، في قول الله تعالى: {ليستأذنكم الذين ملكت أيمانكم} [النور: ٥٨] قال: «النساء فإن الرجال يستأذنون» هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه "

[التعليق - من تلخيص الذهبي]٣٥١٣ – صحيح(كتاب المستدرك على الصحيحين ط العلمية، ج ٢، ص434)

٩٦٤ - أخبرنا أبو بكر بن أبي دارم الحافظ، بالكوفة، ثنا عبد الله بن غنام، ثنا أبو كريب، ثنا زيد بن الحباب، ثنا كامل بن العلاء، حدثني حبيب بن أبي ثابت، عن سعيد بن جبير، عن ابن عباس، أن النبي صلى الله عليه وسلم كان يقول بين السجدتين: «اللهم اغفر لي، وارحمني، واهدني، وعافني، وارزقني» . «هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه، وكامل بن العلاء التميمي ممن يجمع حديثه»

[التعليق - من تلخيص الذهبي]٩٦٤ – صحيح(كتاب المستدرك على الصحيحين ط العلمية ، ج ١، ص393)

موارد مخالفت ذهبی با حاکم نیز جالب است:

٤٧٧٠ - حدثنا أبو بكر بن أبي دارم الحافظ بالكوفة، ثنا محمد بن عثمان بن أبي شيبة، حدثني عمي القاسم بن أبي شيبة، ثنا يحيى بن العلاء، عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن جابر رضي الله عنه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «لكل بني أم عصبة ينتمون إليهم إلا ابني فاطمة، فأنا وليهما وعصبتهما» هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه "

[التعليق - من تلخيص الذهبي]٤٧٧٠ - ليس بصحيح(كتاب المستدرك على الصحيحين ط العلمية ، ج ٣، ص179)

٤٧٢٨ - أخبرنا أبو بكر محمد بن عبد الله بن عتاب العبدي، ببغداد، وأبو بكر بن أبي دارم الحافظ، بالكوفة، وأبو العباس محمد بن يعقوب، وأبو الحسين بن ماتي، بالكوفة، والحسن بن يعقوب، العدل، قالوا: ثنا إبراهيم بن عبد الله العبسي، ثنا العباس بن الوليد بن بكار الضبي، ثنا خالد بن عبد الله الواسطي، عن بيان، عن الشعبي، عن أبي جحيفة، عن علي عليه السلام قال: سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول: " إذا كان يوم القيامة ناد مناد من وراء الحجاب: يا أهل الجمع، غضوا أبصاركم عن فاطمة بنت محمد صلى الله عليه وسلم حتى تمر «هذا حديث صحيح على شرط الشيخين، ولم يخرجاه»

[التعليق - من تلخيص الذهبي]٤٧٢٨ - ال والله بل موضوع(كتاب المستدرك على الصحيحين ط العلمية ، ج ٣، ص166)

علاوه بر ذهبی، ابن حجر نیز در موارد متعدد روایاتی را که حاکم به نقل از ابن ابی دارم تصحیح کرده است، بدون هیچ گونه تعلیقه و تشکیکی ذکر می‌کند:

٥٤٧٨ - حديث (كم) : كان رسول الله، صلى الله عليه وسلم، إذا رجع إلى المصلى صلى ركعتين.

كم في العيد: ثنا أبو بكر بن أبي دارم الحافظ , ثنا محمد بن عبد الله بن سليمان , ثنا جندل بن والق , ثنا عبيد الله بن عمرو , عن عبد الله بن محمد بن عقيل , عنه , به. وقال: هذه سنة عزيزة , بإسناد صحيح.(كتاب إتحاف المهرة لابن حجر ، ج ٥، ص321)

١٢٥٦٩ - حديث (كم) : " قرأ رجل على عبد الله طه [سورة: طه، آية ١] مفتوحة فأخذها عليه طه [سورة: طه، آية ١] مكسورة. . . . . " الحديث.

كم في القراءات: أنا أبو بكر بن أبي دارم الحافظ بالكوفة، ثنا عبيد الله بن غنام، ثنا?١٩٧? ع بيد بن عيش، ثنا محمد بن فضيل، عن عاصم، عنه، به. وقال: صحيح الإسناد. ورواه محمد بن عبيد الله، عن عاصم.(كتاب إتحاف المهرة لابن حجر ، ج ١٠، ص196)

و **علوه براين** رد رد كلام سايرين:

٤٥٣- أخبرنا سعيد بن أبي بكر بن أحمد أبو الفتح المؤدب المعروف بالخباز بقراءتي عليه بنيسابور ثنا أبو بكر أحمد بن سهل بن محمد بن محمد السراج إملاء أبنا القاضي أبو بكر أحمد بن الحسن بن أحمد الحيري أبنا أبو بكر أحمد بن محمد بن أبي دارم الحافظ بالكوفة أبنا إبراهيم بن عبد الله أبنا جعفر بن عون عن يحيى بن سعيد عن محمد بن إبراهيم قال سمعت علقمة بن وقاص يقول سمعت عمر بن الخطاب يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول إنما الأعمال بالنية وإنما لامرئ ما نوى فمن كانت هجرته إلى الله وإلى رسوله فهجرته إلى الله وإلى رسوله ومن كانت هجرته إلى دنيا يصيبها وأ امرأة يتزوجها فهجرته إلى ما هاجر إليه.

صحيح متفق على صحته. (كتاب معجم ابن عساكر)وأخبرنا سعيد بن أبي بكر بن أحمد أبو الفتح المؤدب المعروف بالخباز) ،ج ١، ص377)

١٥٩ - ٢/ ١٩٨ (٣١٦٧) قال: أخبرنا أبو بكر بن أبي دارم الحافظ بالكوفة، حدثنا أحمد بن إسحاق التميمي، حدثنا أحمد بن يونس، حدثنا أبو بكر بن عياش، عن أبي حصين، عن أبي الضحى، عن ابن عباس - رضي الله عنهما - قال: كان آخر كلام إبراهيم حين ألقي في النار: حسبي الله ونعم الوكيل، وقال نبيكم - صلى الله عليه وسلم - مثلها: {الذين قال لهم الناس إن الناس قد جمعوا لكم فاخشوهم فزادهم إيمانا وقالوا حسبنا الله ونعم الوكيل} هذا حديث صحيح على شرط الشيخين، ولم يخرجاه. ا. هـ. كذا قال، ووافقه الذهبي!

قلت: رواه البخاري بنفس الإسناد (٤٥٦٣) كتاب (تفسير القرآن) باب ({إن الناس قد جمعوا لكم فاخشوهم} الآية) قال: حدثنا أحمد بن يونس أراه قال حدثنا أبو بكر عن أبي حصين عن أبي الضحى عن ابن عباس {حسبنا الله ونعم الوكيل} قالها إبراهيم عليه السلام حين ألقي في النار، وقالها محمد - صلى الله عليه وسلم - حين قالوا: {إن الناس قد جمعوا لكم فاخشوهم فزادهم إيمانا وقالوا حسبنا الله ونعم الوكيل}. ثم رواه مختصرا (٤٥٦٤) قال: حدثنا مالك بن إسماعيل، حدثنا إسرائيل، عن أبي حصين، عن أبي الضحى، عن ابن عباس قال: كان آخر قول إبراهيم حين ألقي في النار: حسبي الله ونعم الوكيل.(كتاب الانتباه لما قال الحاكم ولم يخرجاه وهو في أحدهما أو رواه، ص 183)

[5] الحادية عشرة: ميله إلى الرفض، ووقيعته في كبار الصحابة، قال: أول: ال إمامة إلا بالنص والتعيين ظاهرا مكشوفا، وقد نص النبي عليه الصلاة والسلام على علي رضي الله عنه في مواضع، وأظهره إظهارا لم يشتبه على الجماعة، إلا أن عمر كتم ذلك، وهو الذي تولى بيعة أبي بكر يوم السقيفة، ونسبه إلى الشك يوم الحديبية في سؤاله الرسول عليه السلام حين قال: ألسنا على الحق؟ أليسوا على الباطل؟ قال: نعم، قال عمر فلم نعطي الدنية في ديننا؟ قال: هذا شك وتردد في الدين، ووجدان حرج في النفس مما قضى وحكم. وزاد في الفرية فقال: إن عمر ضرب بطن فاطمة يوم البيعة حتى ألقت الجنين من بطنها، وكان يصيح: أحرقوا دارها بمن فيها، وما كان في الدار غير علي وفاطمة والحسن والحسين. وقال: تغريبه نصر بن الحجاج من المدينة إلى البصرة، وإبداعه التراويح، ونهيه عن متعة الحج، ومصادرته العمال، كل ذلك أحاديث...ثم زاد على خزيه ذلك فأن عابه علنا وعبد الله بن مسعود لقولهما: أقول فيها برأيي. وكذب ابن مسعود في روايته: "السعيد من سعد في بطن أمه، والشقي من شقي(كتاب الملل والنحل، ج ١، ص ٥٧)

وقال إن عمر ضرب بطن فاطمة يوم لبيعة حتى ألقت المحسن من بطنها ووقع في جميع الصحابة فيما حكموا فيه بالاجتهاد(كتاب الوافي بالوفيات، ج ۶، ص ۱۵)

[6] ابن ابی الحدید در بیان اقسام علمان معتزلی میگوید: نظام از دستهای بودند که قائل به برتری ابوبکر بر امیرالمؤمنین علیهالسلام بود.

القول فيما ذهب إليه أصحابنا المعتزلة في الإمامة و التفضيل و البغاة و الخوارج

اتفق شيوخنا كافة رحمهم الله المتقدمون منهم و المتأخرون و البصريون و البغداديون على أن بيعة أبي بكر الصديق بيعة صحيحة شرعية و أنها لم تكن عن نص و إنما كانت بالاختيار الذي ثبت بالإجماع و بغير الإجماع كونه طريقا إلى الإمامة.

و اختلفوا في التفضيل فقال قدماء البصريين كأبي عثمان عمرو بن عبيد و **أبي إسحاق إبراهيم بن سيار النظام** و أبي عثمان عمرو بن بحر الجاحظ و أبي معن ثمامة بن أشرس و أبي محمد هشام بن عمرو الفوطي و أبي يعقوب يوسف بن عبد الله الشحام و جماعة غيرهم إ**ن أبا بكر أفضل من علي ع** و هؤلاء يجعلون ترتيب الأربعة في الفضل كترتيبهم في الخلافة.(شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج1، ص: 7)

ابن حزم نیز در مقام مذمّت شیعه به ذکر مناظرات نظام با علمای شیعه می پردازد:

والقوم بالجملة ذوو أديان فاسدة وعقول مدخولة وعديمو حياء ونعوذ بالله من الضلال وذكر عمرو ابن خولة الجاحظ وهو وإن كان أحد المجان ومن غلب عليه الهزل وأحد الضالين المضلين فإننا ما رأينا له في كتبه تعمد كذبة يورد‌ها مثبتا لها وإن كان كثيرا ال ياري كذب غيره قال أخبرني أبو إسحاق إبراهيم النظام وبشر بن خالد انهما قال لمحمد بن جعفر الرافضي المعروف بشيطان الطاق ويحك اما استحييت من الله أن تقول في كتابك في الإمامة أن الله تعالى لم يقل قط في القرآن {ثاني اثنين إذ هما في الغار إذ يقول لصاحبه لا تحزن إن الله معنا} قال فضحك والله شيطان الطاق ضحك طويلا حتى كانا نحن الذين أذنبنا قال النظام وكنا نكلم علي ابن ميتم الصابوني وكل من شيوخ الرافضة ومتكلميهم فنسأله أرأيت أم سمعا عن الأئمة فينكران يقوله طفعله هذا بأي فتخبره بقوله فيها قبل ذلك قال فوالله ما رأيته خجل من ذلك ولا استحيا لفعله هذا ومن قول الإمامية كلها قديما وحديثا أن القرآن مبدل زيد فيه ما ليس منه ونقص منه كثير وبدل منه كثير حاشا علي ابن الحسن ابن موسى بن محمد بن إبراهيم بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسن ابن علي بن أبي طالب وكان إماميا ظاهرا بالاعتزال مع ذلك فإنه كان يذكر هذا القول ويكفر من قاله وكذلك صاحباه أبو يعلى الطوسي وأبوالقاسم الرازي(كتاب الفصل في الملل والأهواء والنحل، ج ۴، ص139 و اعیان الشیعة، ج1، ص: 41)

[7] سوره الانفال، آیه ۴۶

[8] تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۲۱۳-۲۱۴

[9] سال ۲۳۱ هجری قمری